

پیرامون

مقام امام زمان
علیه السلام

سید جمال الدین محبازی

پیرامون

عليه السلام

مقام امام زمان

سید جمال الدین حجازی



پیرامون
مقام امام زمان علیه‌السلام

سید جمال‌الدین حجازی

نشر مولود کعبه

چاپ اول: شعبان ۱۴۲۲

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

مرکز پخش: قم، تلفن ۰۷۷۳۷۴۱۰، فاکس ۰۷۷۳۲۹۷۰، صندوق پستی ۱۱۵۷-۳۷۱۳۵

شابک ۴-۲۸-۶۳۴۳-۹۶۴ □ ۴-۳۸-۶۳۴۳-۹۶۴ ISBN 964-6343-38-4

بها ۵۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷	نمدپوشی که صاحب کرامت بود
۱۷	نخستین نکته : انسان در گرداب شداید
۱۸	منصب پناهندگی و فریادرسی
۲۰	راه‌هایی از دشواری‌ها
۲۳	زبان حال
۲۷	نکته دوم : گوهرهای پنهان
۳۳	نکته سوم : تشرّف در زمان غیبت طولانی
۳۵	نفی نیابت خاصّه در دوران غیبت طولانی
۳۶	وجه دیگر
۳۸	مدّعیان بی حقیقت
۴۲	بدبختی بزرگ
۴۳	داستان سید غضنفر
۴۴	ریشه بدعت‌ها و مکاتب انحرافی
۴۹	نکته چهارم : کتمان و رازداری
۵۱	ویژگی بزرگ حاج شیخ حسن علی اصفهانی
۵۲	برترین کرامت
۵۳	پیکری در نور
۵۵	رازی که هرگز فاش نشد
۵۶	سبب غیبی
۵۸	خودستایی ممنوع
۶۱	عجیب‌تر از عجیب

۶۳ نکته پنجم : خدمتگزاران با اخلاص
۶۳ مقام نوکری که به مولایش خیانت نکند
۶۶ قطعه‌ای از سرگذشت یک روح
۶۹ پیرامون مقام امام زمان علیه‌السلام
۷۰ ۱- نور رَبِّ
۷۰ ۲- دانش ناب
۷۱ ۳- محرم اسرار الهی
۷۲ ۴- معیار برتری پیامبران
۷۳ حدیث اول
۷۵ حدیث دوم
۷۶ ۵- پیراهن پیامبر، بر قامت او
۸۲ ۶- معرفت به حضرت حجّت علیه‌السلام و نجات از مرگ جاهلیت
۸۵ ۷- اطلاع از احوال و اخبار
۸۶ یک حکایت شنیدنی
۹۰ هفده سال بعد
۹۷ پی‌نوشت
۹۸ خلاف اجماع و سیره
۹۹ دعا نور است
۱۰۰ دعا، بهبود و شفاء است
۱۰۳ طبیب روح
۱۰۹ دعا در قرآن و حدیث
۱۱۳ نتیجه این انحراف، ترک دعا و توسّل است
۱۱۴ نمونه‌ای از فتاوی
۱۱۴ متن استفتاء و فتوی
۱۱۶ چرا برخی دعاها به اجابت نمی‌رسند؟

نمدپوشی که صاحب کرامت بود

هنوز چند قدمی با مسجد فاصله داشتم که دیدم جنازه‌ای را می‌برند. وضع تابوت و چند نفری که اطرافش بودند نشان می‌داد میّت از افراد سرشناس نیست بلکه از طبقه پایین و اشخاص گمنام است چون در نهایت سادگی همراه چند تن از باربرها و کشیک‌چی‌های بازار تشییع می‌شد.

کشیک‌چی به معنای مراقب و نگهبان است، در سابق کسانی را که به کار حفاظت از خانه‌ها و مراقبت از بازار و مغازه‌های شهر مشغول بودند کشیک‌چی می‌گفتند.

آنچه حیرتم را برانگیخت این بود که دیدم یکی از تجّار معروف اصفهان با حال پریشان و چشم‌گریان پشت سر تابوت می‌رود و مثل شخصی که عزیزش را از دست داده منقلب است و اشک می‌ریزد.

من او را می‌شناختم، مردی بزرگوار و مورد اعتماد و از چهره‌های مؤمن و مشهور بازار بود.

وقتی او را با حال افسرده و چشمان اشکبار در پی جنازه دیدم سخت متحیر شدم و با خود گفتم اگر این میّت از بستگان نزدیک او است که چنین بی‌تابانه در مرگش زار می‌زند و اشک تأثر می‌افشانند، چرا جنازه را بدون اعلام قبلی این‌طور بی‌اهمیت حرکت داده‌اند و بازاریان و سایر آشنایان نیامده‌اند؟! و اگر میّت با این بزرگان عالی‌مقام بستگی ندارد چرا در عزای او چنین سراز پا نشناخته و ماتم‌زده سرشک غم می‌بارد؟!!

در این فکر بودم و تعجب‌زده می‌نگریستم که آن تاجر چشمش به من افتاد. وقتی مرا دید جلو آمد و با صدای شکسته و آهنگ حزینی گفت: آقا به تشییع جنازه اولیای حق نمی‌آید؟ سخن او چنان در قلبم تأثیر گذاشت که از مسجد رفتن و نماز جماعت منصرف گشتم و گویی بی‌اختیار به طرف جنازه کشیده شدم.

من با آن بزرگان محترم در تشییع جنازه شرکت کردم و همراه باربرها و کشیک‌چی‌هایی که تابوت را بر دوش داشتند به سمت غسلخانه حرکت نمودم.

در آن روزگار غسلخانه مهم اصفهان در محلی به نام سرچشمه پاقلعه قرار داشت که اموات را برای غسل و کفن به آنجا می‌بردند.

هنگامی که به غسالخانه رسیدیم من در گوشه‌ای نشستم و به فکر فرورفتم.

خیلی خسته شده بودم، راه درازی را پیاده در پی جنازه پیموده بودم، در آن حال به سرزنش خود پرداختم و در دل به خویشتن نهیب زدم که: چرا بدون جهت، نماز اول وقت با جماعت را در مسجد از دست دادی؟! چرا این همه رنج و زحمت بر خود روا داشتی؟! چرا به خاطر یک جمله که آن تاجر افسرده دل گفت چنین بیهوده راه افتادی و دنبال تابوت دویدی و خویش را به مشقت و سختی افکندی!؟

در این اندیشه بودم که آن بازرگان نزد من آمد و کنارم نشست و گفت: از من نپرسیدید که این جنازه کیست؟ شتاب زده پرسیدم: این میّت کیست و شما او را از کجا می شناسید؟

گفت: داستان او داستان عجیبی است و آشنایی من با وی قصه شنیدنی و بهت‌انگیزی دارد.

من که سخت در شگفت بودم و خیلی میل داشتم ماجرای او را بدانم مشتاقانه پرسیدم قضیه چیست؟

گفت: می دانید که امسال برای حج و زیارت بیت‌الله عازم مکه شده بودم.

جواب دادم: آری.

گفت: آشنایی من با او از همین سفر پیدا شد و عظمت مقام

۱۰ / پیرامون مقام امام زمان علیه‌السلام

او را که به ظاهر یک فرد عادی و از کشیک‌چی‌های شهر است در
راه مگه دانستم.

سپس ماجرای آن مرد و آشنایی خود را با وی چنین شرح

داد:

قافله به قصد حج از اصفهان حرکت کرد. ابتدا وارد عراق شدیم تا پس از زیارت امام حسین علیه السلام و سایر مشاهد مشرفه رهسپار حجاز شویم.

هنوز مسافتی تا کربلا مانده بود که تمام پولها و وسایل سفر و اشیای مورد نیازم مورد دستبرد واقع شد و مفقود گردید. هر چه جستجو کردم اثری از آنها نیافتم. وقتی وارد کربلا شدم در موقعیت دشواری قرار گرفتم. از یک سو شوق مگه در دل داشتم و به آرزوی دیدار کعبه و حج آمده بودم، از سوی دیگر ادامه سفر و انجام مناسک حج برایم امکان نداشت چون همه توشه راه و اثاث مورد نیازم به سرقت رفته بود، در کربلا هم کسی را نمی شناختم تا از او پولی قرض کنم.

خیلی متأثر شدم، در نهایت اندوه و افسردگی از اینکه تا این جا آمده‌ام اما ادامه سفر و زیارت بیت الله برایم میسر نیست در

اندیشه نشستم، سخت مضطرب بودم و نمی دانستم چه کنم و برای حل این مشکل به کجا پناه ببرم.

از کربلا به نجف رفتیم. شبی تنها به قصد کوفه از نجف خارج شدم تا مسجد کوفه را زیارت کنم.

تاریکی شب همه جا را پوشانده بود، من تنها و غم زده راهی بیابان شدم و همچنان در اندیشه سرنوشت خویش بودم و پریشان حال و افسرده دل سر به زیر و نگران گام برمی داشتم که دیدم سواری در کمال شکوه و بزرگی در برابرم پیدا شد. ناگهان همه جا روشن گردید، گویی زمین نورباران شده بود، وقتی جمال دل آرا و چهره پرفروغش را نگریستم اوصاف و نشانه هایی را که برای امام زمان علیه السلام بیان شده در آن بزرگوار مشاهده نمودم.

آنگاه نزدیک من ایستادند و فرمودند: چرا این طور

افسرده حالی؟

عرض کردم: مسافرم، خسته راهم.

فرمودند: اگر سببی غیر از این دارد بگو.

چون دیدم آن بزرگوار اصرار دارند که سرگذشتم را شرح دهم ماجرای خود را بیان کردم و سبب ناراحتی و تأثرم را عرضه داشتم.

در این هنگام شخصی را به نام هالو صدا زدند. بی درنگ مردی نمودپوش در لباس کشیک چی ها پیدا شد. من یادم آمد در بازار اصفهان نیز یکی از کشیک چی ها که اطراف حجره ام رفت و

آمد داشت اسمش هالو بود. وقتی آن شخص جلو آمد و به دقت در وی نگریستم متوجه شدم همان هالوی اصفهان خودمان است که مدّت‌ها است او را می‌شناسم.^۱

حضرت رو به او نموده و فرمودند: اسباب سرقت شده‌اش را به او برسان و او را به مکه ببر و بازگردان.

آقا این جمله را فرمودند و رفتند. سپس هالو با من قرار گذاشت که ساعت معینی از شب در محلّ خاصی حاضر شوم تا وسایل گمشده‌ام را تحویلم دهد.

در وقت مقرر به وعده گاه آمدم، او نیز حاضر شد و اسباب و کیسه پولها را که به سرقت رفته بود به دستم داد و گفت: درست ببین، قفل آن را باز کن و آنچه را داشتی به دقت بنگر تا بدانی صحیح و سالم تحویل گرفته‌ای.

من به بررسی وسایل و شمارش پولها پرداختم، همه آنها سالم و درست بود و هیچ کم و کاستی نداشت. آنگاه زمان و مکان دیگری را تعیین کرد و گفت: اکنون برو و این اثاث را به کسی بسپار و موقع مقرر به میعادگاه بیا تا تو را به مکه برسانم.

زمان وعده فرا رسید، من در محل حاضر شدم. وی نیز آمد و گفت: پشت سرم حرکت کن. او به راه افتاد و من در پی اش قدم برداشتم، اما هنوز بیش از چند گام نرفته بودم که ناگاه خود را در

۱. برخی از معانی کلمه هالو عبارتند از ساده‌دل، سلیم، بی‌خبر و خوش‌باور، از این رو شخص سلیم‌النفس و ساده‌دل را هالو گویند. (فرهنگ معین، جلد چهارم، صفحه ۵۰۹۰)

مکه یافتم.

در مکه از من جدا شد و هنگام خدا حافظی مکانی را تعیین نمود و گفت: بعد از اعمال و مناسک حج به آن جا بیا تا تو را برگردانم اما اهل قافله و دوستانت را که دیدی پرده از این راز برندار و اسرارمان را فاش نساز، فقط به آنها بگو همراه شخصی از راهی نزدیک تر آمدم.

بعد از مناسک حج در محلی که قرار گذاشته بودیم حاضر شدم، او نیز به سراغم آمد و به همان کیفیت سابق با طی الارض مرا به کربلا برگرداند. عجیب این است که گرچه موقع رفتن و برگشتن با من صحبت‌هایی داشت و به نرمی و ملایمت سخن می‌گفت ولی هرگاه خواستم بپرسم آیا شما همان هالوی اصفهان هستید یا نه؟ عظمت و هیبتش مانع می‌شد و بیمی در دلم می‌افتاد که از طرح این پرسش عاجز می‌ماندم.

هنگامی که خواست از من جدا شود گفت: آیا بر تو حق دوستی و محبت دارم؟

جواب دادم: بله، شما در باره من نهایت لطف و مرحمت را نمودید.

گفت: از تو خواسته‌ای دارم که امیدوارم هرگاه وقتش رسید انجام دهی.

این جمله را گفت و با من وداع کرد و رفت. روزها سپری شد و ایامی گذشت، سفر ما با تمام خاطرات

نمدپوشی که صاحب کرامت بود / ۱۵

معجزنما و بهت‌انگیزش به پایان رسید و سرانجام وارد اصفهان شدیم.

پس از استراحت کوتاهی دید و بازدیدها شروع شد. نخستین روزی که به بازار رفتم نیز جمعی به دیدارم آمدند، ناگهان دیدم هالو، همان شخص عالی‌مقام و صاحب کرامت وارد حجره شد اما همین که خواستم به احترامش برخیزم و به خاطر عظمتی که از او مشاهده کرده بودم اکرامش نمایم با اشاره ممانعت کرد و دستور داد چیزی اظهار نکنم و کسی را از سرش آگاه نسازم. بعد هم یکسره به قهوه‌خانه رفت و در ردیف دیگران نشست و مانند سایر کشیک‌چی‌ها قلیانی کشید و چای خورد.

وقتی خواست برود نزد من آمد و آهسته زیر گوشم گفت: فلان روز دو ساعت قبل از ظهر مرگم فرامی‌رسد و از دنیا خواهم رفت، تو در همان ساعت بیا و کفن و دفنم را به عهده بگیر. ضمناً داخل صندوقی که در منزل دارم هشت تومان پول همراه کفنم هست، کفن را بردار و آن هشت تومان را برای غسل و دفنم خرج کن.

این سخن را گفت و رفت. من شگفت‌زده بر جای ماندم و تأثیری آمیخته با حیرت در جانم فروریخت.

روزی را که تعیین کرده و از مرگش خبر داده بود همین امروز است. دو ساعت به ظهر مانده در بازار به محلّ مقرر رفتم و دیدم جان به جان آفرین تسلیم کرده و از دنیا رفته است. چندتا از

کشیک چی‌ها اطرافش جمع شده بودند. به خانه‌اش رفتم و صندوقی را که نشانی داده بود گشودم، دیدم کفنی با هشت تومان پول در آن نهاده شده آنها را برداشتم و همان‌گونه که وصیت کرده بود به انجام کارهایش پرداختم. اکنون هم جنازه‌اش را تشییع کردم و برای دفنش مهیا شده‌ام. حال به نظر شما چنین شخصیتی از اولیاء الله نیست؟! آیا مرگ او اندوه و تأثر ندارد و نباید در عزایش اشک ماتم ریخت و سرشک حسرت بارید؟!!



در این قضیه که مرحوم شیخ علی اکبر نهاوندی از عالم نامی مرحوم آقا جمال‌الدین اصفهانی نقل کرده و در کتاب عبقری الحسان ثبت نموده نکات مهم و ارزشمندی وجود دارد که هر یک درسی روشنگر و پیامی بیدارگر و مشعلی فروزان فرا راه زندگی انسان‌ها است.

اکنون چند نکته به اختصار خاطر نشان می‌گردد.

نخستین نکته

انسان در گرداب شداید

از این حقیقت تاریخی و نظایر آن استفاده می‌شود که امام عصر حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام پیوسته پناه بیچارگانند و هرگاه شخصی درمانده شود و از ایشان استمداد کند به فریادش خواهند رسید.

این مسأله از دو جهت شایان اهمیت است، یکی اینکه امام زمان علیه‌السلام پناه و فریادرس همگانند، دوم اینکه از وظایف شیعیان این است که در شداید و گرفتاری‌ها به آن حضرت توسل جویند و از آن بزرگوار استمداد نمایند تا آنان را از دشواری‌ها برهاند و مشکلاتشان را چاره سازد.

بحث گسترده پیرامون این دو جهت و شرح حال نجات یافتگانی که در طول زمان غیبت به آن قدرت الهی رو آورده و از لطفش بهره‌مند گشته‌اند از حوصله این رساله خارج است و خود

مستلزم کتاب مستقلی می باشد اما به عنوان تذکر و عطف توجه، مطالبی پیرامون هریک یادآور می شویم.

منصب پناهندگی و فریادرسی

یکی از مناصب الهی و شؤون ولایی امام عصر علیه السلام پناه دادن مردم مضطر و گرفتار و فریاد رسی بیچارگان و درماندگان است. در زیارتی که سید بن طاووس نقل کرده خطاب به آن حضرت می خوانیم:

«سَلَامُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ تَحِيَّاتُهُ وَ صَلَوَاتُهُ عَلَى مَوْلَايِ
صَاحِبِ الزَّمَانِ صَاحِبِ الضِّيَاءِ وَ النُّورِ... وَ الْكَهْفِ
وَ الْعَضُدِ»^۱

یکی از القاب آن بزرگوار «کهِف» است که به معنای پناهگاه می باشد. او ملجأ هر دردمند و پناهگاه هر گرفتاری است که به حضرتش پناه آورد و به آستانش دست نیاز برآورد. باز در همان زیارت آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى مُفَرِّجِ الْكُرْبَاتِ»^۲

«سلام بر گشایشگر سختی ها و دشواری ها.»

در دعای بعد از نماز زیارت آن حضرت نیز چنین عرضه می داریم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ فِي أَرْضِكَ... وَ مُفْرِجِ الْكَرْبِ وَ
مُزِيلِ الْهَمِّ وَ كَاشِفِ الْبَلْوَى.»^۱

«پروردگارا درود و رحمت فرست بر حجت خودت در
زمینت... که گشایش بخش رنج و مشقت و برطرف کننده
اندوه و غم است و دافع بلیات می باشد.»

یکی دیگر از القاب حضرت مهدی علیه السلام «غوث» و
«غیاث» به معنای فریادرس است.

در زیارت آل یاسین چنین عرض سلام می داریم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ
وَالْغَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ.»^۲

«سلام بر شما ای پرچم افراشته شده و ای دانش ریخته شده
(که خدا سراسر علم و حکمت آفریده) و ای فریادرس و
رحمت گسترده.»

آری او «کَهِف» و پناهگاه است، «غَوْث» و فریادرس است،
«مُفْرِجِ الْكَرْبِ» و گشایشگر رنج است، «مُزِيلِ الْهَمِّ» و زداینده غم
است، «كَاشِفِ الْبَلْوَى» و برطرف کننده بلا است و غیر خدا هیچ
پناهگاهی از او محکم تر و مطمئن تر نیست، هیچ فریادرسی از او
داناتر و مهربان تر نیست، هیچ گشایش بخشی از او تواناتر نیست،
هیچ غم زدایی از او دل سوزتر نیست، خدا نیز خود، او را ملجأ و

۱. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۹۳.

پناه و دادرس و صاحب ولایت مطلقه و دارای دانش آسمانی و قدرت ملکوتی آفریده و «بَابُ اللَّهِ» و «سَبِيلُ اللَّهِ» و درگاه لطف ربوبی و راه وصول به فیوضات الهی قرارش داده و توسل به حضرتش را مایه قرب معنوی و رستگاری ابدی دانسته است.

راه رهایی از دشواری‌ها

یکی از وظایف شیعه توسل به امام عصر علیه السلام و استمداد از آن حضرت است. شیعه که معتقد به امامت و مقام ولایت و نفوذ اراده و قدرت و احاطه دانش و رأفت آن بزرگوار است هرگز نباید در برابر دشواری‌ها و مشکلات زندگی از پای درآید و به هنگام سختی‌ها و شداید خود را ببازد و اگر درد و رنجی به او رو آورد از درون بشکند و با بسته شدن درهای مادی و یأس از امور ظاهری و اسباب طبیعی به کلی ناامید گردد. بلکه باید به صاحب ولایت مطلقه و واسطه فیض الهی یعنی حضرت مهدی علیه السلام متوسل شود و شفای درد و حلّ مشکلش را از آن چشمه رحمت و معدن مهربانی و فتوّت بجوید.

و چه بسا اگر انسان در موقع اضطراب و گرفتاری از امام زمانش غافل بماند و به جای استمداد از او به دیگران که خود محتاج لطف و نیازمند فیض وی هستند دست نیاز دراز کند در انجام وظیفه کوتاهی کرده و به ولی نعمت و مولای خویش بی‌اعتنایی نموده باشد و از این رو سزاوار نکوهش بوده و مورد

توبیخ عقل و ملامت وجدان قرار گیرد و گرفتاری و مشککش نیز برطرف نگردد.

زیرا یکی از مراتب توحید، استعانت از خدا و تنها مؤثر دانستن او و رو آوردن به درگاه آفریدگار بی همتا است و حضرت بقیه الله علیه السلام اسم خدا و باب الله و سبیل الله و واسطه فیض بین خالق یکتا و عالم امکان است که خداوند مهربان فرمان داده از او استمداد کنیم و پروردگار را به واسطه پیامبر و اهل بیتش - علیهم السلام - که اسماء حسناى الهی هستند بخوانیم و به غیر این بزرگواران که برگزیدگان ربوبی و علت آفرینش عالم و آدم اند دل نبندیم و استغاثه نکنیم.

﴿ وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾^۱

﴿ برای خدا نام‌های نیکو است پس او را به آن نام‌ها بخوانید و کسانی را که در نام‌های خداوند از حق منحرف شده و به باطل می‌گرایند و انهد که به زودی به کیفر اعمالشان خواهند رسید. ﴾

اسماء حسنی در این آیه شریفه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تأویل گردیده و دستور داده شده در گرفتاری‌ها برای دریافت لطف حق و نجات از شداید به این بزرگواران توجه کنیم و فیض الهی را از آستان ملکوتی ائمه اطهار علیهم السلام طلب نماییم.

از حضرت رضا علیه السلام گزارش رسیده که فرمودند:

«إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ قَوْلُ
اللَّهِ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا.»^۱

«هرگاه سختی و دشواری به شما رو آورد به وسیله ما از درگاه الهی کمک بخواهید و همین است مراد سخن خداوند که فرموده: و برای خدا نام‌های نیکو می باشد پس او را به آن نام‌ها بخوانید.»

در این آیه دو وظیفه مهم بیان شده، یکی اینکه باید خداوند را به نام‌های نیکویش بخوانیم و دیگر اینکه منحرفان از اسماء حسنی و آنان را که در نام‌های نیکوی الهی به باطل رفته‌اند وانهیم.

چه کسانی در نام‌های خداوند، الحاد ورزیده و از حق منحرف شده‌اند؟

آنان که به غیر آستان اهل بیت علیهم السلام سر سپرده‌اند و به دیگران رو آورده‌اند. چنانکه در تفسیر کنزالدقائق گوید:

«چون از احادیثی که بیانگر بطون و ژرفای این آیه است دانستی که منظور از نام‌های نیکوی خداوند امامان علیهم السلام می‌باشند به قرینه مقابله معلوم می‌شود مراد از آنان که در اسم‌های الهی به انکار می‌نشینند و راه باطل می‌روند کسانی هستند که از امامان شیعه - علیهم السلام - روگردان شده و به

۱. تفسیر عیاشی، جلد دوم، صفحه ۴۲، حدیث ۱۱۹.

دشمنانشان که اهل بیت را مورد ستم قرار داده و حق آن
بزرگواران را غصب کرده‌اند گرایش می‌یابند»^۱.

زبان حال

گرچه برای حاجت گرفتن و استمداد از امام زمان علیه‌السلام
دعاها و نمازهای مخصوصی وارد شده و توسّلات و
عریضه‌نگاری‌ها و زیارت‌هایی نقل گردیده که هر یک نیز در تقرّب
به آن حضرت و نجات از اندوه و پریشانی تأثیر به‌سزایی دارد امّا
راز مهم و عامل اصلی که موجب لطف مولا و باعث حل
مشکلات می‌گردد پیوند قلبی و ارتباط روحی با حضرتش
می‌باشد، چون استغاثه و کمک خواستن از آن بزرگوار منحصر به
الفاظ و زبانی خاص و مقید به اذکار و کیفیتی مخصوص و زمان و
مکان ویژه‌ای نیست بلکه هر وقت و هر جا گرفتار دل‌سوخته‌ای
از ژرفای جان و از صمیم قلب، حجت خدا را بخواند و به حقیقت
دست نیاز به سوی وی دراز کند و دل از هر چه غیر او است برگیرد
و مضطرّ لطف و عنایتش گردد قطعاً مورد توجّه آن بزرگوار قرار
می‌گیرد و از گرفتاری و رنج و محنت‌رهایی می‌یابد؛ هرچند به

۱. تفسیر کنزالدقائق، جلد ۳، صفحه ۶۵۷، متن عبارت مصنف چنین است: «و اذ قد
عرفت مما روی من بطون الآیة انّ المراد بأسمائه الحسنی الائمة علیهم السلام عرفت بقرینة
المقابلة انّ المراد بالذین یلحدون فی اسمائه هم الذین یعدلون عنهم الی أعدائهم الظالمین لهم
الغاصبین لحقهم.»

جای زبان کام به زبان حال عرض نیاز و اظهار حاجت نماید و فقط در دل به امامش توسّل جوید.

شاهد این مطلب حکایت‌های فراوانی است که از مردم پریشان‌حال و بیچاره گزارش گردیده و تصریح شده که به مجرد ارتباط روحی و درخواست قلبی بدون خواندن دعا یا نماز خاصی یکباره فروغ آسمانی و جلوه ملکوتی امام زمان علیه‌السلام بر آنها پرتو افکنده و به اراده آن وجود تابناک که باب‌الله است حاجت روا و خرم‌دل و شادمان گردیده‌اند.

نمونه‌ای از این رویدادها داستان ابو راجح حمّامی است که مجروح و شکنجه شده، با اعضای شکسته و بدن آسیب‌دیده، در دل به حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام توسّل جست، سپس مورد عنایت مولا واقع شد و شفا گرفت و چنان به او لطف شد که حیات دوباره پیدا کرد و جوانی از دست رفته‌اش را نیز بازیافت. وی گوید: «من به حالی افتادم که مرگ را به چشم دیدم و زبانی برایم نمانده بود که از خدا حاجت بخواهم از این رو در قلبم به درگاه الهی متوجه شدم و از صاحب‌الزمان علیه‌السلام فریادرسی و دادخواهی نمودم.

وقتی تاریکی شب همه جا را پوشاند دیدم ناگهان نوری در اطاق درخشید، حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام تشریف آوردند و دست مبارکشان را بر بدنم کشیده فرمودند: بیرون رو و برای تهیه معاش خانواده‌ات کارکن که خداوند به تو عافیت و سلامتی عطا کرد».

از این فراتر؛ گاهی می‌شود که شخص مضطر و درمانده حتی توجّه ظاهری به استمداد از امام عصر علیه‌السلام ندارد، فقط در باطن نگران و آشفته خاطر است و غم و غصّه چنان پرده ضحیمی بر چهره روحش کشیده و اندیشه‌اش را محاصره کرده که زبان کام و زبان حال، هر دو از کار افتاده و بهت زده در هاله‌ای از پریشانی و اندوهی جانکاه قرار گرفته که گویی از خود بی خود گردیده است.

در این هنگام نیز فروغ لطف حضرت مهدی علیه‌السلام بر او می‌تابد و باران رأفت و احسان آن رحمت واسعه الهی سیرابش می‌سازد و از درد و رنج و محنت نجاتش می‌دهد، چنانکه در ماجرای تاجر اصفهانی همین حقیقت رخ نمود و آن بازرگان مضطرب و غم‌زده بدین گونه خدمت امام عصر علیه‌السلام شرفیاب گردید و مورد عنایت خاص آن بزرگوار قرار گرفت.

نکته دوم

گوهرهای پنهان

بیشتر مردم اولیاء حق و اهل کرامت را در افراد برجسته و سرشناس می‌جویند ولی از گنج‌های نهان و گوهرهای پنهان در اجتماع غافل‌اند حال آن‌که اکثر اولیاء خدا و صاحبان فضیلت و تقوا به طور ساده و مانند مردم عادی زندگی می‌کنند و مثل گنجی که کنج ویرانه‌ای مخفی است ناشناخته‌اند.

از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌روایت شده که فرمودند:
«خداوند عزیز و بزرگ، سه چیز را در سه چیز پنهان ساخته

است:

- ۱- خشنودی‌اش را در بندگی و طاعتش نهفته
 - ۲- ناخرسندی و خشمش را در معصیتش نهاده
 - ۳- ولی و دوستش را در خلقش پنهان داشته
- پس هیچ‌کس نباید چیزی از طاعات و بندگی را سبک بشمارد زیرا نمی‌داند در کدام یک از آن‌ها خشنودی خدا نهفته است و

هیچ کس نباید چیزی از گناهان را اندک و ناچیز انگارد چون نمی‌داند در کدامین گناه خشم الهی کمین کرده است و هیچ کس نباید به احدی از مردم تندی و اهانت کند و در مقام عیب‌جویی و عتاب او برآید زیرا نمی‌داند کدام یک از آنان ولی الله است.^۱

وقتی وارد وزارتخانه یا مؤسسه و اداره‌ای می‌شوی نخستین کسی که جلب توجه می‌کند آقای وزیر یا مدیر عامل و امثال آنان می‌باشد.

هنگامی که به بازار قدم می‌گذاری می‌بینی هر تاجری بیشتر ثروت دارد بیشتر مورد احترام و تکریم بازاریان است.

زمانی که درون مسجد یا حسینیه‌ای می‌روی اهل حل و عقد مطرح می‌باشند.

به دانشگاه که می‌نگری اساتید و رؤسا با عناوین خاص خود جلوه می‌کنند و خلاصه در هر زمان و مکانی صاحبان سرمایه و عنوان به چشم می‌آیند و آنها که ادعا دارند و در پی شهرت و ریاست و قدرت و ثروتند بیشتر خودنمایی می‌کنند در حالی که اولیاء خدا که از نفسی سلیم برخوردارند و دیده دلشان

۱. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۴۷، حدیث ۲۱. متن حدیث چنین است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان الله عز وجل كتم ثلاثة في ثلاثة: كتم رضاء في طاعته و كتم سخطه في معصيته و كتم وليه في خلقه فلا يستخفن احدكم شيئاً من الطاعات فانه لا يدري في ايها رضا الله و لا يستقلن احدكم شيئاً من المعاصي فانه لا يدري في ايها سخط الله و لا يزران احدكم بأحد من خلق الله فانه لا يدري أيهم ولي الله.»

باز است و با ملکوت جهان مرتبطانند غالباً گمنام و بی آوازه‌اند و چه بسا در ظاهر، قابل اعتنا نبوده و به چشم نیایند.

البته در بین کسانی که مقام علمی و موقعیت اجتماعی دارند یا از طبقه سرشناس و صاحب نفوذ و ثروت‌اند نیز چهره‌های معنوی و باطن‌های نورانی وجود دارد، چون هرگز نمی‌توان نفی کلی کرد و هر شخصیت معروفی را به خاطر شهرت در دانش یا ریاست و ثروت، دور از حق و فضیلت دانست اما نکته مهم این است که اولیاء خدا و مردان و زنان پارسا و با حقیقت هیچ‌گاه ادعا و خودنمایی ندارند، از عجب و خودپسندی پیراسته‌اند، چه در وضع عادی باشند و چه در بالاترین موقعیت اجتماعی، هرگز خود را مطرح نمی‌کنند، دعوت به نفس نمی‌نمایند، از تشریفات خود به محضر حضرت حجّت علیه‌السلام برای خودآرایی سخن نمی‌گویند، خویشتن را مربی سیر و سلوک و دارای قداست نمی‌دانند و به عنوان راهنمای تزکیه و تهذیب در پی مرید جمع کردن و بر خرم‌راد سوار شدن نمی‌باشند، خلاصه انسان‌های الهی که صفای دل و باطن ملکوتی دارند گوهرهای ناشناخته و گنج‌های پنهانی هستند که یا در وضع بسیار عادی زندگی می‌کنند که به چشم نمی‌آیند یا اگر در زمره افراد برجسته و شخصیت‌های معروفند عنوان معنوی و مقام روحی آنان برای سایرین مجهول است و چهره باطنشان از عموم خلق مستور و پنهان می‌باشد و مثل صوفی مسلکان و مریدبازان و مرشدنمایان ادعای قطبیت و

تزکیه‌سازی و کشف و کرامت بخشیدن ندارند.
از امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام روایت
شده که فرمودند:

«خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی
نموده است:

۱- رضا و خشنودیش را در بندگی و طاعتش قرار داده، پس هرگز
چیزی از طاعتش را کوچک نشمار، زیرا چه بسا رضایت خدا در
همان (عبادت به ظاهر کم و ناچیز) باشد و تو ندانی.

۲- ناخرسندی و کراهتش را در معصیتش نهاده، پس هیچ
گناهی را دست کم نگیر، چه آنکه ممکن است خشم الهی در
همان (نافرمانی و گناه به ظاهر اندک) نهفته باشد و تو آگاه
نباشی.

۳- اجابت و حاجت دادنش را در دعا کردن مخفی ساخته، از
این رو هیچ دعا و نیایشی را سبک و کم ارزش ندان، زیرا چه بسا
اجابت ربوبی و پاسخ خداوندی در همان (دعای به ظاهر
کوچک) رخ نماید و تو خبر نداشته باشی.

۴- ولی و دوستش را در بین اجتماع و سایر بستگانش نهان
داشته، پس هیچ بنده‌ای از بستگان او را کوچک نشمار، چون بسا
می‌شود همان (شخص به ظاهر حقیر و بی مقدار) ولی خدا
باشد و تو غافل باشی و وی را نشناسی.»^۱

۱. بحارالانوار، جلد ۹۳، صفحه ۳۶۳، حدیث چهارم و معانی الاخبار، صفحه ۱۱۲ و
۱۱۳، باب اخفاءالله عزّ و جلّ اربعة فی اربعة.

راستی چه کسی گمان داشت شخصی در لباس نگهبانی و شبگردی از یاران خاصّ امام زمان علیه‌السلام و صاحب کرامت باشد؟! چه کسی فکر می‌کرد کشیک‌چی کوی و بازار دارای مقام طیّ الارض بوده و هنگام مرگش را بدانند؟!!

اینجا است که به جای افراد پرمدّعا و قطب‌ها و مرشدهای ساختگی و آنها که ادّعی تشرّف دارند و بگونه‌ای جلوه می‌کنند که مردم ساده‌دل و زودباور بپندارند دست آنها در دست امام عصر علیه‌السلام است باید از گوه‌های ناشناخته‌ای که نور باطن و تقوای واقعی دارند کمال و معرفت آموخت و به جای آنان که تعالی روح و یاد حضرت بقیة الله علیه‌السلام را بهانه ساخته‌اند تا به نام و نان برسند و بین مردم تظاهر به ارتباط با آن بزرگوار می‌کنند تا سایرین را متوجه خود نمایند باید در پی گنج‌هایی رفت که در دل ویرانه‌های اجتماع نهفته‌اند، باید پاکان صاحب نفّسی را جست که از ریا و خودنمایی منزّه‌اند و هیچ ادّعایی ندارند زیرا آنان هستند که صفای قلب و روح تابناکشان دل‌ها را زنده می‌سازد و حق‌جویان را به منزل مقصود می‌رساند گرچه ظاهرشان آرام و بی‌جلوه است و چهره معنوی خویش را مستور می‌دارند.

نکته سوم

تشرّف در زمان غیبت طولانی

از ماجرای که در آغاز این نوشتار شرح دادیم و صدها حکایت دیگر نظیر آن - که در متون متقن و مصنّفات بزرگان شیعه گزارش گردیده - معلوم می شود در زمان نهان زیستی طولانی امام عصر علیه السلام دیدار آن حضرت نه تنها امکان پذیر می باشد بلکه بارها تحقق یافته و به مرحله وقوع رسیده است.

آنچه مورد سؤال برخی در این زمینه شده این است که با وجود بیان صریح حضرت حجّت علیه السلام در باره نفی ملاقات و تکذیب مدّعی مشاهده در ایام غیبت طولانی، چگونه بین این دو موضوع توافق و سازگاری تصور می شود؟

اکنون شایسته است کلام آن حضرت را یادآور شویم تا ابتدا و انتهای سخن که قرینه مطلب است روشن گردد سپس به جواب این پرسش پردازیم.

شش روز پیش از آنکه علی بن محمد سمري آخرين نماينده و سفير ویژه حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام از دنيا برود نوشته‌ای از جانب امام خطاب به وی صادر گردید که به مردم ارائه نمود. ترجمه آن نامه بدین مضمون است:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

«ای علی بن محمد سمري خداوند پاداش برادرانت را در مصیبت مرگ تو بزرگ گرداند، تا شش روز دیگر از دنيا خواهی رفت پس به کار خود سامان بده و با احدی در امر نیابت وصیت نکن و هیچ کس را بعد از وفاتت قائم مقام خویش قرار نده، زیرا دوران غیبت دوم فرارسیده، پس ظهور تحقق نپذیرد مگر بعد از فرمان خداوند عزیز، و آن ظهور، فراسوی طول زمان و تاریکی دل‌ها و مآل مال شدن زمین از ستم خواهد بود و به زودی کسانی بر شیعیانم رخ نمایند که ادعای مشاهده کنند، آگاه باشید هر که قبل از شورش سفیانی و بانگ آسمانی ادعای مشاهده نماید قطعاً دروغگو بوده و ناروا گفته است. و لاحول و لا قوّة الا باللّه العلی العظیم»^۱.

در مورد جمع و سازش بین این سند تاریخی با تشرّفات فراوانی که در عصر غیبت دوم روی داده، وجوهی بیان شده است.

نفی نیابت خاصّه در دوران غیبت طولانی

از آغاز و پایان توقیع شریف استفاده می‌شود که با وفات علی بن محمد سمّری دوران نهان‌زیستی کوتاه مدّت به سررسیده و باب نیابت خاصّه بسته شده است از این رو هر که پس از وی به عنوان سفارت و نیابت ادّعی دیدار نماید باید تکذیب شود و رسوا گردد چون در زمان غیبت طولانی، امام عصر علیه‌السلام نایب و نماینده خاصّی به اسم و رسم معین ندارند و چنین ادّعایی از هیچ کس پذیرفته نیست.

بنابراین تمام مدعیان نیابت خاصّه و همه آنها که به طمع مال و مقام در جهت فریب شیعه برآمده و خود را به گونه‌ای مرتبط با حضرت معرفی کنند که مردم بپندارند آنان هر زمان بخواهند خدمتش می‌رسند و رابط بین مردم و امام بوده، به اختیار و خواست خویش وی را مشاهده می‌کنند و از جانبش پیام می‌آورند دروغگویند و باید مفتضح شوند.

پس کلام مذکور در مقام نفی نیابت خاصّه و بطلان مدّعیان سفارت در دوران غیبت طولانی است و منافات ندارد با اینکه جمعی از شیفتگان مخلص، به اراده امام علیه‌السلام خدمتش شرفیاب گردند یا برخی از مردم گرفتار و درمانده، حضرتش را بخوانند و از وی استمداد نمایند آنگاه به حضورش برسند و لطفش را دریابند و از گرداب بلا برهند.

دانشمند بزرگ شیعه مرحوم علامه مجلسی همین معنی را

احتمال داده و گفته است:

«شاید فرمایش حضرت در باره کسانی است که به عنوان نیابت خاصه ادعای دیدار کنند و خود را رساننده اخبار از جانب ایشان به سوی شیعه معرفی نمایند، مانند سفیران امام علیه السلام که در دوران غیبت کوتاه به این سمت منصوب شده بودند، توجیه مذکور از آن جهت است که توقیع شریف منافات نداشته باشد با حکایات گذشته و آینده در باره آنان که حضرت را دیده‌اند.»^۱

وجه دیگر

سند مربوط به علی بن محمد سمري و گزارش‌های دیگری که به نفی دیدار در زمان غیبت بلند مدّت اشاره دارند به حدّ تواتر نمی‌رسند و موجب علم و یقین نمی‌گردند بلکه فقط احتمال و گمان می‌آورند. اما قضایای حاکی از تشرّفات در ایام غیبت دوم، متواتر و پی در پی نقل شده و به قدری فراوان‌اند که علم وجدانی و جزم قطعی آورده قابل تأویل و توجیه و انکار نمی‌باشند. البته از یکایک آنها یقین حاصل نمی‌شود ولی مجموع حکایات و اخبار مشرّف شدگان به محضر امام عصر علیه السلام اصل وقوع تشرّف را اثبات می‌کنند، از این رو نمی‌توان این گزارش‌های متواتر و قطع آور را نادیده گرفت و به خاطر چند خبر گمان آور دست از علم

۱. بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۵۱، متن عبارت چنین است: «لعله محمول علی من یدعی المشاهدة مع النيابة و ایصال الاخبار من جانبه علیه السلام الی الشيعة علی مثال السفراء لتلا ینافی الاخبار التي مضت و ستأتی فی من رآه علیه السلام والله یعلم.»

وجدانی برداشت.

حدیث نگار بزرگ شیعه مرحوم علامه نوری در مقام جمع بین این دو موضوع شش وجه بیان نموده که یکی از آنها همین مطلب است.^۱

بنابراین اصل امکان و فراتر از آن، وقوع تشرّف در دوران غیبت طولانی مسلم است و بزرگان شیعه از قدیم تا امروز این حقیقت را پذیرفته و در متون معتبر ثبت نموده و مورد استدلال و استناد قرار داده‌اند.

آری دیدار امام زمان علیه‌السلام محال نیست و وقوع تشرّفات هم قابل انکار نمی‌باشد اما چند هشدار مهم است که باید کاملاً مورد نظر بوده و عموم مردم به ویژه جوانان پاک‌دل که در پی کمالات روحی و رشد معنوی هستند به آنها توجه کنند و مانند مشعلی فراراه زندگی خود قرار دهند تا به دام شیادان دنیاپرست و جاه‌طلبان عوام‌فریب و مدعیان دروغگو که زیر پوشش تعالی‌روانی و تحت عنوان تزکیه نفس و ارتباط با حضرت، دروغ می‌بافند و خلاف شرع می‌گویند گرفتار نشوند و دکان‌داران زهدفروش که ایمان و عقاید مردم خوش‌باور و ساده‌لوح را دستخوش امیال و مطامع خویش قرار داده به اسم قطب و مرشد و پیر و استاد و مراد در بازار معنویت و اخلاق، تزکیه نفس می‌فروشند و از سیر و سلوک عرفانی دم می‌زنند فریبتان ندهند.

۱. نجم الثاقب، باب هشتم، صفحه ۴۸۴.

مدعیان بی حقیقت

پیوسته در طول تاریخ مدعیان دروغین معنویت فراوان بوده‌اند که از مقام الوهیت و ربوبیت تا مقام نیابت خاصه و ولایت را ادعا کرده به طمع مال و ریاست، از راه فریب و نیرنگ، مردم را به خویش خوانده‌اند.

برخی از ابتدا مدعی خدایی شدند و خود را معبود خلق معرفی کردند، جمعی ادعای رسالت و نبوت نمودند و مردم را به پیروی از خویشان خواندند، عده‌ای منصب امامت را به خود بستند و به عنوان خلیفه‌الله و خلیفه رسول‌الله به ریاست نشستند، بعضی دیگر مقام نیابت خاصه را مطرح کرده خود را نایب خاص و رابط بین مردم و امام قلمداد نمودند، افرادی هم بوده و پیدا می‌شوند که به بهانه ارتباط معنوی با حضرت و احیاناً تشرّف به محضر آن بزرگوار بساط دنیاطلبی پهن کرده و در پوشش سیر و سلوک و برنامه تزکیه نفس، خود را به مردم می‌فروشند و خلاصه هر یک به اندازه دایره مریدانی که به دست می‌آورد و به میزان جهل نابخردانی که اطرافش را می‌گیرند تا به خیال خود از انفاس قدسیه و برکات نفسانیه و کرامات اشراقیه و کلمات عرفانیه‌اش!! فیض برند، ادعای مقام و منصبی می‌نماید و مدعایی دارد که به تناسب زمان و مکان و شرایط اجتماع و وضع مریدان و استحمار شاگردان و بازار کشف و شهود فرق می‌کند و گاهی بر اثر شدت جهل مریدان و عاشقان نادان مکاشفه و عرفان،

چنان در نوسان است که از مشاهده و تشرّف و نیابت شروع می‌شود تا به ادعای الوهیت می‌رسد، مثل علی محمد باب که نخست مدّعی نیابت خاصّه و سپس مدّعی مهدویت شد و سرانجام تا دعوی ربوبیت پیش رفت. در تاریخ وی آمده است:

«در آغاز امر از حدّ تأویل تجاوز نمود و پای در مقام تنزیل نهاد و ادعیه و مناجاتی ساخت و وجدیات و شوقیات و سرودهایی پرداخت و در آغاز امر، خود را نایب امام نامید و از کلمات شیخ احمد احسائی... و از کلمات سید رشتی... استفاده نموده آنها را به نیابت خاصّه و بابیت و قائمیت خویش تأویل کرد».^۱

در جلسه محاکمه وی وقتی نظام‌العلماء از او پرسید: شما چه ادعایی دارید؟

گفت: «من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر او هستید و چون اسم او را می‌شنوید از جای خود قیام می‌کنید و مشتاق لقای او هستید و عَجَلُ اللَّهِ فَرَجِهْ بر زبان می‌رانید، به راستی می‌گویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است».^۲

میرزا جانی کاشی که از بابیه است در کتاب «نقطة الکاف» آن دروغگوی رسوا را به مقام خدایی رسانده و در باره‌اش «رَبِّي الاعلی» گفته و چنین اظهار داشته :

۱ و ۲. مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۷.

«در زمانی که حکم از حضرت ربّی الاعلی یعنی جناب ذکر صادر شده بود که اصحاب به خراسان بروند...»^۱

در مورد پراکنده گویی و ادعاهای رنگارنگ وی نوشته اند: «تزلزل و تبدل و اختلاف گویی، شأن و رویه سید باب بوده که گاهی «ذکر» می شده و گاهی «باب»، دمی «نایب امام» بوده و گاهی خود «امام»، وقتی معترف به امام و نواب اربعه بوده و زمانی دیگر «ربّ وحید و خدای مجید» می گشته»^۲.

گرچه در هر عصری ارباب معرفت و اهل تقوا و فضیلت وجود دارند و بسا شخصیت های علمی و معنوی که مورد لطف خاص حضرت بقیه الله علیه السلام قرار گرفته و به کمالات نفسانی نایل گردیده دارای کشف و کرامت بوده و آگاه به اسرار و حقایق می باشند، چنانکه امامان و پیامبران راستین واقعیت داشته اند و رب العالمین که خدای جهان و معبود به حق است نیز وجود دارد، اما سخن در این است که عناصر بی حقیقت و شیادان جاه طلب و دنیاپرست در هر زمانی از عقیده و ایمان مردم نسبت به معبود واقعی و رهبران الهی و شوون دینی و حقایق آسمانی سوء استفاده کرده خود را به دروغ دارای مناصب معنوی جلوه داده ادعای خدایی و نبوت و امامت و نیابت و قطبیت می نمایند.

بی خردان و زودباوران هم که قدرت تشخیص حق از باطل را ندارند و اصل را از بدل تمیز نمی دهند فریب خورده در برابر

۱ و ۲. مدعیان مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر، صفحات ۱۳۳ و ۱۶۹.

سالوس‌های زاهدنما و دکان‌داران نیرنگ بازگرنش می‌کنند و گاهی چنان استعمار می‌شوند که در راه بت و مراد و مرشد و مربی و قطبشان نه تنها از مال و ثروت می‌گذرند بلکه جان‌فشانی هم می‌کنند. «خادم الحجّه» استاد بزرگ معارف قرآن که خداوند بر علو درجاتش بیافزاید می‌گفت:

«در هر چیزی اصل هست بدل هم هست، طلای خالص داریم مطلقاً داریم و غالباً برای عوام امر مشتبه می‌شود مگر اهل خبره دریابند. تیزاب است که طلا را از مطلقاً تشخیص می‌دهد و الا سنگ محک هم گاه گاهی اشتباه می‌کند. در میان تجار، تاجر حقّه‌باز هست که یک تلفن در اطاق گذاشته و با مال مردم داد و ستد می‌کند و حيله می‌ورزد، تاجر درستکار هم هست که روی اصول تجارت خرید و فروش می‌کند، هر دو هم به نام تاجر به بازار رفت و آمد دارند.

در روحانیت هم چنین است، گاهی دزدان خائن به لباس صلحای امین در می‌آیند و نااهل‌ها به لباس پاکان ظاهر می‌شوند، چه در جامعهٔ علما و دانشمندان، چه در میان نواب خاص و چه در حریم ائمه و انبیاء علیهم‌السلام. ما خیلی‌ها را دیده‌ایم که سواد ندارند مدعی آیت‌اللهی می‌شوند. اشخاصی را دیده‌ام که در سیر نفسانی یک قدم هم برداشته‌اند، پردهٔ اول قلب را هم نمی‌شناسند، مدعی قطبیت می‌شوند، اصلاً نمی‌فهمند که دل یعنی چه.

به یکی از اقطاب گفتم می‌خواهم کسی را پیدا کنم که منزل اول قلب را با او طی کنم، در پی کسی هستم که کوچهٔ اول را رفته

باشد و به من نشان دهد، خدا شاهد است فهمیدم هیچ نمی داند
 حال آنکه قطب و شیخ اشراق هم شده است.
 مدّعیان دروغین نبوت و وصایت و نیابت خاصه زیاد بوده اند،
 مدّعیان نیابت عامه هم زیاد بوده اند، ناهلانی به لباس
 مصلحان و مرشدان در آمده اند، عوام هم که قوه تشخیص
 ندارند زود گول می خورند.»

بدبختی بزرگ

بدبختی بزرگی که دامنگیر مدّعیان جاه طلب می شود و
 آخرتشان را تباه می سازد و در برزخ و دوزخ بر عذابشان می افزاید
 تداوم راه انحرافی و استمرار مکتب باطلی است که به دست آنان
 ساخته و پرداخته شده و به وسیله مریدانشان تقویت می گردد،
 چنانکه اگر روزی به خود آیند و بخواهند توبه کنند و از ادعاهای
 ناروایشان برگردند و یا دست انتقام الهی از آستین مدافعان حریم
 دیانت بیرون آید و آنها را به محاکمه بکشاند و به ندامت وادار
 سازد، مریدان جاهل و مغزهای استحمار شده مانع می شوند و
 گاهی مثل کاسه های داغ تر از آتش حاضر نیستند دروغ های دیروز و
 توبه امروز مراد تیره روز و قطب گرفتارشان را به چشم حقیقت
 بنگرند.

همان احمق های خوش باوری که دیروز سواری دادند و بار
 بردند و پشت سر مرشدشان گوساله وار به راه افتادند، امروز که
 وی نادم گشته باز هم با ارادت ورزی های جاهلانه خویش بر او

سنگ می زنند و حتی پس از مرگش همان بدعت‌ها و انحراف‌های وی را ادامه می دهند و مکتب‌های گمراهی و شیطانی پدید می آورند و تا ابد جمعی را به باطل سوق داده بر عذاب مخترعش می افزایند.

حکایت سید غضنفر گویای این حقیقت تلخ است.

داستان سید غضنفر

«در عهد حکومت پهلوی اول، شخصی به نام سید غضنفر دعوی مهدویت کرد و گروهی را به دنبال خود کشید که بار اول در حمامی مرتکب آدمکشی وحشت‌انگیزی گردیدند و بار دیگر ملای بیچاره‌ای را به خون کشیدند.

اساس ادّعای او درست شناخته نشد و معلوم نبود که او خود را مهدی موعود شیعه اثناعشر می‌نامید یا مهدی اسماعیلی؟ زیرا خود او در دادگاه در این باره چیزی نمی‌گفت و به کلی از بیخ منکر قضایا بود. او در محکمه به طور خسته کننده‌ای پیایی تکرار می‌کرد که من سید بیچاره‌ای هستم مثل کرور کرور سید دیگر.

ولی هنگامی که سید غضنفر در محکمه از خود دفاع می‌کرد و خود را از هرگونه اتهامی برکنار می‌داشت و مریدانی را که به خاطرش آدم کشته و تحمل صبر و شکنجه زندان کرده بودند بیگانه و دشمن خویش می‌نامید، مرید بیچاره‌ای به پا خاسته

گفت: ما به عقیده آقا کاری نداریم، ایشان عقیده‌شان برای خودشان است، ما آقا را امام می‌دانیم و معتقدیم که آقا خان محلاتی باطل است و امام حقیقی اوست... .

این سید غضنفر بالاخره در محکمه جنایی تهران غش کرد و در زندان شهربانی بمرد و مریدانش بر سر جنازه‌اش به تلخی بگریستند. گریه و شیون مریدان سید در محکمه، هنگامی که سید غش کرده بود به قدری تأثرانگیز و اندوه‌بار بود که اعضای محکمه و وکلای دادگستری و تماشاچیان را سخت تحت تأثیر قرار داده بود.^۱

ریشه بدعت‌ها و مکاتب انحرافی

مکاتب انحرافی و بدعت‌های شیطانی از دو مبدأ ریشه می‌گیرند اول جاه‌طلبی و دنیاپرستی مدعیان بی‌حقیقت؛ دوم جهل عوام و نادانی مردم ظاهر بین و بی‌بصیرت.

وقتی این دو بند به هم تابیده شد، فرعون ادعای خدایی می‌کند، گوساله سامری بت می‌شود، دختر حارث به نام «سجاح» لباس دروغین نبوت می‌پوشد و مدعی نزول وحی می‌گردد، معاویه حکومت می‌کند و با امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌جنگد، حسن بصری و سفیان ثوری و ابوحنیفه دکان باز می‌کنند و در مقابل امام صادق علیه السلام و پیشوایان حق زمزمه‌های

شیطانی سر می دهند، علی محمد پسر محمدرضا تاجر شیرازی، باب می شود و ادعای نیابت خاصه می نماید و خلاصه هر روزی از گوشه‌ای آهنگی ساز می شود و قطبی، مرشدی، استاد تزکیه و پیر طریقتی اظهار وجود می کند و دستگاهی به راه می اندازد.

این دو عامل هر دو در یکدیگر مؤثرند و یکی بدون دیگری عقیم خواهد بود. اگر جاه طلبان و دنیاپرستان دست از ادعاهای باطل بردارند و تابع حق گردند عوام بیچاره و مردم راه گم کرده هدایت می شوند، چنانکه اگر مریدان جاهل و عوام الناس کوردل، شیادان ریاست طلب را وانهند و از مدعیان بدعت گزار پیروی نکنند و به هر سازی نرقصند و دنبال هر آوازی به راه نیفتند بساط حقّه بازان و دروغگویان و باطل پروران برچیده می شود و بازار سالوس های ریاکار و تزکیه فروشان خوش آب و رنگ از رونق می افتد. عبدالله بن مسکان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«إِيَّاكُمْ وَ هُوَ لَاءِ الرُّؤْسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ.»^۱

«از جاه طلبانی که ریاست را به خود می بندند بهراسید و بگریزید، زیرا سوگند به خداوند که کفش ها در پی مردی به صدا در نیایند مگر آنکه خود هلاک شود و دیگران را نیز به هلاکت اندازد.»

پیام حضرت صادق علیه‌السلام این است که وقتی مریدان نابخرد به دنبال صاحبان بدعت حرکت کنند و صدای پای مردم احمق و نوچه‌های نادان، پشت سر مدعیان بی‌حقیقت طنین افکند و با بله قربان چسبانند و استاد استاد بستن و یا حق یا حق گفتن و دست بوسیدن و خم و راست شدن و کرنش کردن و ترویج نمودن و دستور گرفتن و برنامه پذیرفتن، جامه ریاست بر او بپوشانند و تنورش را گرم کنند، هر دو به هلاکت می‌رسند و رسوا می‌شوند. زیرا این دو یکدیگر را می‌سازند و تأثیر متقابل دارند، ادعای بی‌جا و دعوت باطل ریاست‌طلبان، مریدان کور و کر را پدید می‌آورد و پیروی عوام فریب‌خورده و تحقیق نکرده، صاحبان بدعت و زاهد نمایان دین فروش را پر و بال می‌دهد و از پیوند این زوج نافرخته و شوم، مکاتب انحرافی و بدعت‌های شیطانی متولد می‌گردند که با ظاهری فریبنده و عناوین زیبایی - مانند حق‌جویی، عرفان‌گرایی، تزکیه نفس و کمالات روحی، کشف و شهود و مقامات معنوی، مکاشفه و تهذیب دل و تعالی روانی - باطنی چون زهر کشنده دارند که به فرموده امام صادق علیه‌السلام، هم مراد هلاک می‌شود و هم مرید، هم استاد بی‌مایه و چهره فریب رسوا می‌گردد و هم دل‌باخته کوردل و شاگرد بی‌تحقیق.

حضرت علی علیه‌السلام این خطر بزرگ را هشدار داده و

فرموده‌اند:

«إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامُ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ.»^۱

«منشأ پیدایش فتنه‌ها و گمراهی‌ها پیروی از تمایلات و خواسته‌های نفسانی و پدید آوردن احکام ضد قرآنی است و مردمی در جهت تبعیت از آن هوس‌ها و تحکیم و ترویج آن بدعت‌ها، مدعیان دروغین را که بنده شهوات و مخترع احکام خلاف شرع می‌باشند حمایت و تقویت می‌کنند که پشتیبانی و پیروی این مریدان از آن بدعت‌گزاران و هواپرستان، نامشروع و بر خلاف دین خداوند است.»

۱. نهج البلاغه، خطبه پنجاهم و مرآة العقول، جلد اول، صفحه ۱۸۵.

نکته چهارم

کتمان و رازداری

بار دیگر به فرازهایی از ماجرای که در آغاز این نوشتار گذشت و به حالات آن ولیّ خدا و یار مخلص امام عصر علیه السلام توجه کنید تا درس دیگری در جهت رشد معنوی بیاموزید و یکی از امتیازات اولیاءالله را بدانید و نشانه بازیگران ریاکار و زاهد نمایان بی حقیقت را نیز بشناسید.

۱- وقتی مرد نمد پوش به فرمان حضرت بقیه الله علیه السلام تاجر اصفهانی را با طی الارض به مکه رساند و خواست از او جدا شود وی را به کتمان و رازداری سفارش نمود و گفت: اهل قافله و دوستانت را که دیدی پرده از این راز برندار و اسرارمان فاش نساز، فقط به آنها بگو همراه شخصی از راهی نزدیک تر آمدم.

۲- هنگامی که در اصفهان وارد حجره آن تاجر شد و احساس کرد ممکن است با احترام غیر عادی و اکرام بی سابقه آن

بازرگان معروف، کنجکاوی حضار برانگیخته شود و از حالات او جستجو کنند و در نتیجه به کرامات وی پی ببرند و برای دیگران بازگو کنند و خلاصه کم‌کم ارتباطش با امام زمان علیه‌السلام آشکار شود و شهرتی بین مردم پیدا کند، با اشاره ممانعت کرد و دستور داد چیزی اظهار نشود تا کسی از سرش آگاه نگردد.

۳- زمانی که خواست به آن تاجر وصیت کند و مرگ خود را خبر دهد چنان آهسته و زیرگوشی مطلب را گفت که دیگران مطلع نشوند و مقام روحی او را نفهمند.

مجموع این حالات و صدها نمونه دیگر در سایر حکایات که بیانگر راه و رسم اولیاء خدا و شیوه انسان‌های والا است نشان می‌دهند که دل‌های ملکوتی همیشه رازدار، آرام و بی تظاهرند. اهل بصیرت و مردان با حقیقت، پیوسته شوون معنوی خویش را مستور می‌دارند؛ هرگز دیگران را به مقام روحی و امور عبادی خود متوجه نمی‌سازند؛ همواره از شهرت به زهد و تقوا و مطرح شدن در انظار خلق به عنوان مربی و مرشد و صاحب کشف و کرامت گریزانند و کوچک‌ترین ادعایی ندارند.

اکنون چند خاطره از حالات مردان ربّانی و اصرار آنان بر ستر و ستاری نقل می‌کنیم، سپس آیات و احادیثی را در این باره خاطر نشان می‌سازیم.

ویژگی بزرگ حاج شیخ حسن علی اصفهانی

بزرگی که او را «خادم الحجّه» لقب داده بودند - اعلى الله مقامه -
در اوصاف مرحوم حاج شیخ حسن علی اصفهانی قدس سرّه نوشته
است:

«مرحوم حاج شیخ حسن علی دارای مقامات و کرامات کثیره
است که شرح آن محتاج به صحیفه جداگانه‌ای خواهد بود که از
عهده این مختصر خارج است.

این بزرگوار از سن هفت سالگی تا آخر عمر، تمامی لیالی جمعه
را بدون تعطیل، احیاء به عبادات از فرایض و نوافل می‌داشته و
در تمام این مدّت - یعنی حدود هفتاد و پنج سال - ایام البیض^۱
همه ماهها را صائم بوده‌اند و در بعضی از سنوات در ایام
البیض رجب، هر سه روز را با آب افطار و سحور نموده، اقتدائاً به
امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام و در بعضی
اوقات تا هیجده ساعت متوالی بدون احساس کمترین خستگی
مشغول به نماز و ادعیه و اذکار و اوراد بودند و در این عصر
سالک مرتاض متشرعی مانند ایشان دیده نشده.

اوقات شریفه این بزرگوار مقدار اندکی به تدریس فقه مانند
شرح لمعه و درس تفسیر و گاهی هم هیئت و حساب مصروف
می‌شد و باقی اوقاتشان به برآوردن حوایج مؤمنین مراجعین،
از دعا و دوا برای رفع بیماری‌های متنوعه و رفع گرفتاری‌های
مختلفه صرف می‌شده.

۱. ایام البیض، روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه را گویند که روزه گرفتن
در این سه روز مستحب بوده و ثواب بسیاری برای آن وارد شده است.

می توان ادعای قطعی نمود که در مدت اقامت ایشان در مشهد بیش از صد هزار مریض های مختلفه که بعضی از آنها به معالجات طبی قدیم و جدید ممتنع العلاج بودند به دعا، معالجه قطعی شده اند. با این حال کوچکترین داعیه ای نداشتند و سلوک ایشان مانند یک عالم فقیه زاهدی بود که به علم و عمل، هادی خلق به سوی خدا بود و اگر این بزرگوار ادعای مقامی از مقامات سلوک مانند مرشدیت و یا قطبیت را می کرد به طور قطع و یقین نصف ایران را در سلسله ارادت خویش در می آورد.»

برترین کرامت

اوصاف معنوی و کمالات روحی این ستاره درخشان آسمان زهد و فضیلت فراوان است اما ویژگی بزرگ او که از همه کراماتش برتر و پایه اصلی شخصیت وی محسوب می گردد مبارزه با حب نفس و جاه طلبی و پرهیز از اشتهار به مقامات سلوک می باشد.

زیرا تنها نماز و روزه ملاک تقوا نیست؛ فقط خواندن اذکار و اوراد سند طهارت روح نیست؛ صرف ریاضت و مکاشفه و انجام کارهای خارق العاده نیز معیار صفای دل و تزکیه نفس نمی باشد، چون خیلی از ریاکاران زاهدنما و سالوس های دنیاپرست به طمع مال و ثروت و یا به انگیزه جاه و ریاست، تقدس می ورزند و پیشانی بر زمین می ساینند و از پاکی قلب و سیر و سلوک سخن

می‌گویند و بسیاری از مرتاضان بی‌دین و منکران معارف الهی کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهند و آثار حیرت‌انگیز پدید می‌آورند. مهم‌تر از هر چیز تسلط بر مقام پرستی و شکستن بت‌های نفسانی است. از هر کشف و کرامتی بالاتر، ترک عجب و خودستایی است. نخستین شرط آدمیت، مبارزه با خودپسندی و خودمحوری است.

اولیاء الهی نه تنها از افشای مقاماتشان گریزانند و هرگز عبادات و حالات معنوی و کمالات قلبی خویش را ابراز نمی‌دارند بلکه اگر احیاناً پرتوی از شوون باطنی آنها آشکار شود و به طور اتفاقی اشعه‌ای از خورشید کرامات و کمالاتشان جلوه‌گر شود، با سکوتشان بر آن سرپوش می‌نهند تا مبادا دیگران متوجه شوند و آنها را دارای مقام و منزلتی بدانند.

مرحوم حسین علی‌راشد در شرح حال پدرش حاج آخوند ملاعباس تربتی که از اولیاء الله بود و تقوا و اخلاص کم‌نظیری داشت خاطرات عجیبی نقل کرده که نمونه‌هایی از آن را یادآور می‌شویم.

پیکری در نور

«از جمله چیزهایی که ما (افراد خانواده) از او دیدیم و همچنان برای ما مبهم ماند یکی این است که پدرم در روز یکشنبه ۲۴ مهر ماه سال ۱۳۲۲ هجری شمسی مطابق با ۱۷ شوال سال ۱۳۶۲ هجری قمری در حدود دو ساعت از آفتاب گذشته

درگذشت در حالی که نماز صبحش را همچنان که خوابیده بود خواند و حالت احتضار بر او دست داد و پایش را به سوی قبله کردند و تا آخرین لحظه هوشیار بود و آهسته کلماتی می گفت، مثل این که متوجه جان دادن خودش بود و آخرین پرتو روح با کلمه لا اله الا الله از لبانش برخاست. درست در روز یکشنبه هفته پیش از آن بعد از نماز صبح رو به قبله خوابید و عبايش را بر روی چهره اش کشید، ناگهان مانند آفتابی که از روزنی بر جایی بتابد یا نورافکنی را متوجه جایی گردانند روی پیکرش از سر تا پا روشن شد و رنگ چهره اش که به سبب بیماری زرد گشته بود متلألئ و شفاف گردید، چنانکه از زیر عباي نازک که بر رخ کشیده بود دیده می شد، تکانی خورد و گفت: سلام عليكم يا رسول الله. شما به دیدن این بنده بی مقدار آمدید. پس از آن درست مانند اینکه کسانی یک یک به دیدنش می آیند بر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یکایک ائمه تا امام دوازدهم سلام می کرد و از آمدن آنها اظهار تشکر می کرد. پس بر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سلام کرد. سپس بر حضرت زینب سلام کرد و در اینجا خیلی گریست و گفت: بی بی من برای شما خیلی گریه کرده ام. پس بر مادر خودش سلام کرد و گفت: مادر از تو ممنونم، به من شیر پاکی دادی؛ این حالت تا دو ساعت از آفتاب برآمده دوام داشت. پس از آن، روشنی که بر پیکرش می تابید از بین رفت و به حال عادی برگشت و باز رنگ چهره به همان حالت زرد بیماری عود کرد و

درست در یک‌شنبه دیگر در همان دو ساعت، حالت احتضار را گذرانید و به آرامی تسلیم گشت. در یکی از روزهای هفته مابین این دو روز من به ایشان گفتم که ما از پیغمبران و بزرگان چیزهایی به روایت می‌شنویم و آرزو می‌کنیم ای کاش خود ما می‌بودیم و می‌فهمیدیم. اکنون بر شما که نزدیکترین کس به من هستید چنین حالتی دیده شد. من دلم می‌خواهد بفهمم که این چه بود؟

سکوت کرد و چیزی نگفت. دوباره و سه‌باره با عبارتهای دیگر تکرار کردم باز سکوت کرد. بار چهارم یا پنجم بود که گفت: «اذیتم نکن حسینعلی». گفتم: قصد من این بود که چیزی فهمیده باشم. گفت: من نمی‌توانم به تو بفهمانم، خودت برو بفهم».

رازی که هرگز فاش نشد

«موضوع دیگری که همچنان برای ما مبهم باقی ماند این است که در زمانی که من هشت یا نه ساله بودم و به مکتب می‌رفتم، در تربت در محله‌ای که به نام «باغ حاج یعقوب علی» معروف بود، در منزل مرد بنایی به نام «کربلایی محمد تقی» در یک اتاق گاه‌گلی که درش تخته‌ای بود - بدون شیشه - می‌نشستیم، شبی پس از آنکه چراغ را خاموش کردند و به بستر رفتیم که بخوابیم آهسته صدای در اتاق آمد که باز شد و پدرم بیرون رفت. چندی گذشت و بازنگشت. مادرم از جا برخاست و چراغ را روشن کرد و گفت: نمی‌دانم پدرتان کجا رفت و می‌گفت: من اول

گمان کردم بیرون رفته که وضو بگیرد اما چون دیدم دیر کرد نگران گشتم. خلاصه آن که به جستجو برخاستیم و صاحبخانه و زنش نیز با چراغ بادی که در دست داشتند با ما همراهی کردند. در کوچه همچنان چفتش که زنجیر سه حلقه‌ای بود از پشت بسته بود و پیدا بود که کسی از این در بیرون نرفته. نردبان همچنان روی زمین خوابیده بود و بر بام تکیه نداشت که بگویم از نردبان بالا رفته است. آنچه اطاق و انبار بود و اصطبل و کاهدان و آشپزخانه و داخل تنور را همگی مجتمعاً گشتیم و صاحبخانه با چوبی کف حوض آب را تجسس کرد و با چراغ داخل چاه آب را، در هیچ جای آن خانه، اثری از آن مرد نبود و همه مبهوت گشته بودیم که به کجا رفته و از چه راهی رفته است. برگشتیم به اتاقهای خودمان که بخوابیم ولی خوابمان نمی‌برد. ساعتی یا بیشتر گذشت که در اتاق آهسته باز شد و پدرم بی صدا به درون اتاق آمد و به رختخواب خود رفت. در این باره هر بار که مادرم یا ما بچه‌ها از او پرسیدیم فقط با سکوت او مواجه گشتیم و این موضوع همچنان برای ما مبهم ماند».

سیب غیبی

«موضوع دیگری که باز در همان خانه پیش از واقعه‌ای که ذکر شد و شاید یکسال جلوتر بود پیش آمد این بود که من بیمار بودم و ضعیف گشته و بهانه می‌گرفتم. روزی بهانه گرفته بودم که

سیب می خواهم و در آن فصل در تربت سیب پیدا نمی شد. زیرا آن زمان مانند زمان کنونی نبود که هر میوه‌ای در هر فصلی در هر شهری باشد. آن زمان هنوز اتومبیل به ایران نیامده بود و مدت زمانی که مردم در آن زمان از تربت به مشهد که فاصله‌اش ۱۲۰ کیلومتر یعنی ۲۰ فرسنگ بود می رفتند بیشتر بود از زمانی که حالا از تهران به آمریکا می روند زیرا کسانی که فاصله مشهد تا تربت را سریع می پیمودند دو شب در راه می خوابیدند که روزی هفت فرسنگ مسافت را طی می کردند و پدر من که آهسته تر می رفت سه شب در راه می خوابید که روزی پنج فرسنگ طی می کرد. در آن زمان در تربت دو نوع سیب بود آن هم نه زیاد. یک نوع آن سیب سبز رنگ سفت و کم آبی بود که آن را «سیب کلوخی» می گفتند. نوع دیگر سیبی بود شبیه سیب گلاب اصفهان یا شمیران تهران که به آن می گفتند «سیب خوجه». در هر حال در ماه اول و دوم بهار هنوز هیچ یک از این دو نوع سیب نرسیده بود.

مردمی هم که به مشهد برای زیارت می رفتند از سیبهای سرخ مشهد برای زینت سر بخاری و سوغات دادن به بعضی از دوستان می آوردند و از نوع سیبهای سفیدش نمی آوردند و گذشته از آن سیبهای خوراکی مشهد نیز در آن فصل هنوز به دست نیامده بود و معمولاً از سال پیش تا آن زمان ذخیره نمی ماند. به هر حال من بهانه گرفته بودم که سیب می خواهم و می گریستم و مادرم

آنچه می‌گفت: مادر جان، حالا وقت سیب نیست و من از کجا سیب بیاورم، آرام نمی‌گرفتم تا آن که ساعتی از ظهر گذشت و پدرم وضو گرفت و به مسجد رفت و مادرم به کنار «بانوچ»^۱ شیرخواره‌اش رفت که او را شیر بدهد. همین که پارچه‌ای را که بر روی کودک افکنده بود کنار زد دید در کنار بالش کوچک او یک دانه سیب سفید درشت پر آب و معطر هست. از حیرت فریاد کشید و گفت: این سیب از کجا! و مرا گفت: بیا که خدا برایت رساند و آن سیب را پوست کند و من خوردم. در این باره هم هر وقت با پدرم صحبت کردیم فقط سکوت کرد و این موضوع نیز همچنان تا این زمان که اینها را می‌نویسم برایم مبهم مانده است.^۲

اکنون که شیوه و ارستگان و عارفان حقیقی معلوم شد و اصرار آنها بر نمان ساختن حالات نفسانی و کتمان مقامات معنوی روشن گردید، برخی آیات و احادیث را که مؤید این سیره است و از خودستایی و ابراز کمالات باطنی نهی فرموده خاطر نشان می‌سازیم.

خودستایی ممنوع

خداوند در قرآن فرموده است:

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾^۳

۱. بانوچ یعنی گاهواره.

۲. فضیلت‌های فراموش شده، صفحه ۱۴۹ تا ۱۵۱.

۳. سوره نجم، آیه ۳۲.

﴿خویشتن را وارسته و پاک و منزّه شمارید، خدا داناتر است به آنکه پرهیزکارتر می باشد.﴾

امام باقر علیه السلام در شرح و تفسیر این آیه فرمودند:

«لَا يَفْتَخِرُ أَحَدُكُمْ بِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ صِيَامِهِ وَ زَكَاتِهِ وَ نُسُكِهِ.»^۱

«هیچ کس نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و حج و عمره و عباداتش به خود بیبالد و افتخار کند.»

مردی به نام جمیل گوید:

از حضرت صادق علیه السلام در باره این سخن پروردگار که در قرآن آمده: «خود را پاک و تزکیه شده شمارید»، سؤال کردم. امام علیه السلام فرمودند: «منظور گفته کسی است که می گوید دیشب نماز خواندم، دیروز روزه داشتم و امثال این سخنان (که بوی خودستایی می دهد)» سپس فرمودند: «گروهی بودند که بامدادان (بر اعمال و عبادات خویش افتخار می کردند و آنها را به رخ دیگران می کشیدند و) می گفتند: دیشب نماز خواندیم و دیروز را روزه گرفتیم. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: اما من (مقداری از) شب و روز می خوابم و بین این دو نیز اگر فراغت یابم به خواب و استراحت می پردازم.»^۲

مرحوم علامه مجلسی حکایت نموده که مردی به ظاهر زاهد و اهل عبادت در میان بنی اسرائیل می زیست. روزی به

۱. تفسیر نورالثقلین، جلد پنجم، صفحه ۱۶۵.

۲. معانی الاخبار، باب معنی التزکیة التي نهی الله عنها.

درگاه الهی عرضه داشت خداوندا شأن و مقام من در پیشگاه تو چگونه است؟ آیا حالم نیک و خوب است تا بر آن بیفزایم یا زشت و بد است تا پیش از مرگ توبه کنم و از آن برگردم؟
به او ندا رسید: برای تو نیکی و خیری در درگاه الهی نیست.
مرد عابد پرسید: بارالها پس اعمال و عباداتم کجا است؟
ندا آمد: تو همواره کار خیرت را به گوش مردم رساندی و هرگاه عمل نیکی انجام دادی به دیگران گفتی پس بهره و نصیبی از آن نداری مگر خودپسندی و آنچه خویشان را به آن ستودی.^۱
از امام باقر علیه السلام گزارش شده که فرمودند:

«باقی ماندن و استواری بر عمل، سخت تر است از خود عمل.»

عرض شد: پایداری و باقی ماندن بر عمل چیست؟

حضرت فرمودند:

«مردی صله می نماید و انفاق می کند برای خدای یکتا که شریک و همتایی ندارد، پس برای او ثواب کار نیک پنهانی نوشته می شود، سپس کار خویش را به دیگران می گوید وقتی مردم مطلع شدند آن ثواب از نامه عملش محو می گردد و پاداش کار نیک علنی برای او ثبت می شود، بار دیگر عمل خیرش را بازگو می کند، آنگاه همان ثواب نیز از بین می رود و کار ریایی و خودنمایی برای او نوشته می شود.»^۲

۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۲۴.

۲. تفسیر برهان، جلد چهارم، صفحه ۲۵۴، حدیث دوازدهم.

از امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند:

«هر که عمل نیکی را در نهان انجام دهد پاداش کار خوب پنهانی برای او ثبت گردد، زمانی که آن را ظاهر ساخت ثوابش محو شود و پاداش کار نیک آشکارا برای او محسوب گردد، وقتی بار دوم به زبان آورد و برای دیگران بازگو کرد، آن ثواب هم از نامه عملش محو شود و در ردیف ریاکاران بشمار آید»^۱.

عجیب‌تر از عجیب

اکنون که سیره اولیاء خدا و روش اهل تقوا معلوم شد و برنامه کتاب و سنت در مورد کتمان فضایل نفسانی و حالات معنوی بیان گردید باید متوجه بود هر که خودستایی کند و از کمالات خویش دم زند و به تعریف اعمال و تزکیه روح خود زبان بگشاید چه راست بگوید و چه دروغ، ضد شیوه اولیاء الله حرکت کرده و برخلاف قرآن و دستور اهل بیت علیهم‌السلام قدم برداشته است.

عجیب است، گاهی افرادی چنان از این فرمان خدا و خاندان وحی منحرف می‌شوند و سیره اهل معنی را پشت سر می‌نهند که به ستایش نفس در حد گفتار اکتفا نکرده و از اینکه کمالات خود را به گوش برخی از مردم برسانند قانع نشده قلم به

دست می‌گیرند و در اوصاف عالیه و توفیقات معنوی و تزکیه و سلامت روح خود!! کتاب می‌نویسند و سراسر به مدح و تمجید خویش می‌پردازند تا با انتشار آن ملتی را به خود متوجه سازند و عجیب‌تر این که با چنین شیوه نادرست و خلاف قرآن می‌خواهند سیر و سلوک بیاموزند و برنامه تزکیه نفس ارایه دهند!

جای بسی تأسف است که به نام تزکیه نفس و اخلاق، ادعاهای نامشروع نموده و امر و نهی‌های خلاف شرع صادر می‌کنند. کاش به همان تعریف از خود و ستایش نفس قناعت می‌کردند و در مسائل شرعی نظر نمی‌دادند و نسبت به احکام دین اظهار رأی نمی‌نمودند؛ اما تأسف انگیز اینکه در فقه هم دخالت کرده و با عدم شایستگی و جهل به کتاب و سنت و مبانی فقهی، آراء باطل و سلیقه‌های نادرست خویش را به عنوان راه خدا مطرح می‌کنند و نمی‌فهمند که اگر آنچه را از دین نیست و خلاف شرع است به دین نسبت دهند و به عنوان دستور اسلام و قرآن معرفی کنند بدعت و حرام می‌باشد.

چه حیرت آور و تأثیر بار است که اشخاصی با روش مخالف مکتب وحی و رفتار اولیاء خدا، درس اخلاق و خودسازی دهند و با طرح احکام نامشروع و بایدها و نبایدهای خلاف شرع، از تزکیه نفس و کمالات روحی سخن گویند!!*

* نمونه‌ای از این نوشته‌ها در پی‌نویس آخر کتاب آمده است.

نکته پنجم

خدمتگزاران با اخلاص

نکته دیگری که از قضیه نمد پوش صاحب کرامت استفاده می شود این است که طی الارض و انجام اموری از این قبیل، مقام نوکران حضرت بقیه الله علیه السلام است، اما عظمت خود آن بزرگوار و مقام والای امام زمان ارواحنا فداه فوق تصور بشر و فراتر از عقل انسان است. یکی از داستان های شنیدنی در باره مقام چاکران و یاوران با اخلاص امام عصر علیه السلام این حکایت است:

مقام نوکری که به مولایش خیانت نکند

آقای صدر الحُفَظ یکی از قماش فروشان مشهد بود که به مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ حسن علی تهرانی ارادتی تام داشت. این بازرگان نیکوکار که خود اهل تقوی و دیانت بود، بیمار شد و در منزل بستری گردید.

چندی به معالجه گذشت اما بهبود نیافت. روز به روز حالش بدتر شد و مرضش سخت‌تر گردید تا آنجا که از درمان نا امید گشت و دست از حیات شست.

روزی که حالش خیلی وخیم بود و خود را مشرف به مرگ می‌دید شخصی را در پی حاج شیخ فرستاد و از ایشان خواست به عیادتش بیایند.

وقتی مرحوم حاج شیخ به دیدارش آمدند و بر بالینش نشستند ابتدا از زندگی اظهار یأس کرد و گفت: بیماری من علاج پذیر نیست و هر چه درمان نموده‌ام مؤثر واقع نشده، الان هم چنان دردمند و بد حالم که می‌دانم چند ساعتی بیش زنده نمی‌مانم و رو به احتضار و مرگ خواهم رفت.

سپس افزود: برای آنکه در آخرت از جهت دیون شرعی گرفتار نباشم تقاضا دارم به خاطر رعایت احتیاط، اموال مرا بابت وجوه محتمله و آنچه از سهم امام و سهم سادات و سایر امور احتمالی بر ذمه‌ام هست بپذیرید و چون با رفتن همه ثروتم، اهل و عیال و فرزندانم فقیر می‌شوند دوباره اموال را برگردانید.

مرحوم حاج شیخ تبسمی نموده و فرمودند: عجب، می‌خواهی پول‌ها را از این جیب درآوری و به جیب دیگری بریزی؟! آن گاه دستور دادند قلیانی آماده نمایید و با آهنگ آرام بخش و لحن مطمئنی گفتند: نگران نباش تا این قلیان را بکشم تو شفا خواهی یافت.

طولی نکشید که قلیان را آوردند و حاج شیخ مشغول قلیان کشیدن شدند. در ضمن قدری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را که همراه داشتند به آقای صدر الحفظاء خوراندند.

دقایقی بعد بیمار علاج ناپذیر و ناامید از زندگی احساس بهبود کرد. وقتی قلیان حاج شیخ تمام شد مریضی که رو به احتضار و در آستانه مرگ بود معجزه آسا شفا یافت.

کرامتی عجیب بود، حادثه‌ای حیرت‌انگیز اتفاق افتاد، شخصی که از درد می‌نالید و هیچ دارویی در کاهش مرضش تأثیر نکرده و روز به روز حالش بدتر و رنجش بیشتر شده بود یک‌باره خوب شد و بدون درد و ناراحتی نشست.

آقای صدر الحفظاء که ابتدا سخن آن مرد بزرگ را با ناباوری تلقی کرده و هیچ فکر نمی‌کرد در ظرف چند دقیقه سلامتش را باز یابد وقتی این کرامت را دید از آن همه اطمینان خاطر که در حاج شیخ بود متعجب شد و گفت: این روح مطمئن شما بهت‌انگیز است که با خاطر جمعی و اطمینان کامل گفتید: تا پایان قلیان کشیدن من شفا پیدا می‌کنی.

ایشان فرمودند: این امور از نوکری که به آقای خود خیانت نکند چیزی نیست.

یکی از بزرگان که این قضیه را شنید گفت: سخن اخیر ایشان که فرمودند: «این کارها از نوکری که به مولایش خیانت نکند چیزی نیست» از آن اطمینان قلبی و آرامش خاطرشان مهم‌تر است.

این حکایت را حضرت آیه‌الله آقای مروارید در ماه رمضان ۱۴۱۴ هجری قمری در مشهد مقدس نقل نمودند.

به نظر ما از این هر دو مهم‌تر آن است که ایشان هیچ ادعای باطل ننمود، هرگز دعوت به نفس نداشت، در پی جاه‌طلبی و شهرت نبود، با آنکه کرامات بزرگی داشت و اگر دنبال نام و عنوان و مقام می‌رفت و بساط قطبیت و مرشدیت پهن می‌کرد به ثروت و ریاست می‌رسید و عده زیادی را متوجه خود می‌ساخت از آن پرهیز کرد و جز نوکری و خدمت به امام عصر علیه‌السلام هدفی نداشت.

خلاصه اگر انسان به حقیقت، اهل عبادت شود و از صفای دل به خدا توجه کند و به اهل بیت علیهم‌السلام توسل جوید و نوکر واقعی و یاور با اخلاص امام زمان علیه‌السلام گردد نه تنها طی الارض کند و شفای بیماران را از خدا بگیرد بلکه مردگان را نیز مدد نماید و دامنه کرامت و قدرت روحش تا آنجا گسترش یابد که حتی گرفتاران جهان برزخ را مشمول عفو و رحمت الهی گرداند و از عذاب و شکنجه اخروی برهاند.

نمونه‌اش حکایت زیر است:

قطعه‌ای از سرگذشت یک روح

مرحوم حاج حسین علی تهرانی، برادر آیه‌الله آقای حاج شیخ حسن علی تهرانی یکی از تجار سرشناس پایتخت در زمان ناصرالدین شاه قاجار بود.

وقتی از دنیا رفت بدنش را به قم انتقال دادند تا در جوار مرقد پاک و پر قداست حضرت معصومه سلام‌الله علیها به خاک بسپارند.

پس از ورود به قم جنازه را تشییع کردند. آنگاه در حرم مطهر دخت موسی بن جعفر علیهما السلام طواف داده سپس در یکی از غرفه‌های صحن دفن نمودند.

مدتی بعد که وی را در خواب دیدند قسمتی از حالات برزخ و سرگذشت روحش را چنین شرح داد:

«هنگامی که روح از بدنم جدا شد دو مأمور از ملائکه عذاب بر من مسلط گردیدند. آنها در طول مسافت تهران تا قم زجر و شکنجه‌ام دادند و پیوسته مرا توبیخ و کیفر نمودند تا وقتی که پیکرم را به صحن مطهر حضرت معصومه سلام‌الله علیها بردند.

همین که وارد صحن شدم آن دو ملک بیرون درب ماندند. زمانی که جنازه را به حرم مطهر نزدیک نمودند دیدم بانوی مجلله و با عظمتی تشریف آوردند و به ملائکه عذاب فرمودند: برادر این شخص نزد برادرم رفته و توسل جسته که مورد رحمت و غفران قرار گیرد، او را رها کنید که مشمول عفو گردیده است.

پس از این دستور، مأموران عذاب دیگر به سراغ من نیامدند و مورد لطف خدا و شفاعت معصومین علیهم السلام واقع شدم».

بعد معلوم شد همان موقع برادر آن مرحوم، حضرت

آیه الله آقای حاج شیخ حسن علی تهرانی که از علمای ربّانی و صاحب کرامات بود، در مشهد به زیارت امام هشتم علیه السلام مشرف گردیده و با توسّل به حضرت رضا سلام الله علیه از آن بزرگوار برای برادرش درخواست شفاعت نموده و متوسّل شده که آن فقید را مورد منت و احسان خویش قرار دهند.

این قضیه را مرحوم شیخ عبدالعظیم سوادکوهی از قول پدرش نقل نمود و حضرت آیه الله آقای مروارید در شب نهم ماه رمضان ۱۴۱۴ هجری قمری برای من گفتند.



اکنون که معلوم شد نوکران حضرت بقیه الله علیه السلام چه منصب و جایگاهی دارند و چگونه در دنیا و آخرت صاحب کرامت و شفاعت می گردند باید فکر کرد که مقام خود امام زمان علیه السلام چیست؟ و ایشان در چه حدی از قدرت و عظمت قرار دارند!!

اینجا است که بشر از ادراک، ناتوان می ماند و از شناخت، عاجز می شود. زیرا عظمت آن بزرگوار فوق تعقل و تفکر ما است و اندیشه آدمی هرگز نمی تواند به عمق عظمت آن حضرت احاطه پیدا کند.

پیرامون مقام امام زمان علیه السلام

عقل ما از شناخت ذات نورانی امام عصر علیه السلام و پی بردن به حقیقت وجودش ناتوان است. مقام آن حضرت بیرون از اندیشه و فراتر از دانش بشر می باشد، از این رو هیچ اندیشمندی را نرسد که معرف او گردد و هیچ متفکری را نشاید که به تعریف او پردازد. در معرفت نور مقدس آن حضرت باید به مکتب وحی و آنچه خدا درباره وی فرموده مراجعه کرد و از فروغ کتاب و سنت بهره گرفت چنانکه در سلام به امام زمان علیه السلام آمده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ سَلَامَ مَنْ عَرَفَكَ بِمَا عَرَّفَكَ بِهِ اللَّهُ»^۱.

«سلام بر تو، سلام کسی که تو را شناخت به آنچه خدا تو را به آن معرفی کرد.»

اکنون برخی از مقامات حضرت بقية الله عليه السلام را که از

۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۱۱۷.

متون آسمانی و مدارک مکتب وحی استفاده می شود فهرست وار
خاطرنشان می سازیم و شرح آنها را به فرصتی دیگر می سپاریم.

۱- نور ربّ

او نور پروردگار است، در آیه ۶۹ سوره زمر فرموده:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾

﴿زمین به نور پروردگارش روشن گردد.﴾

از کلام حضرت رضا علیه السلام استفاده می شود مراد از نور
ربّ که روشنگر زمین است امام زمان ارواحنا فداه می باشد.
چنانکه فرمودند:

«فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ»^۱

«هنگامی که او ظهور کند زمین به نور آن بزرگوار روشن
گردد.»

۲- دانش ناب

او سراسر علم و حکمت است، نه اینکه دانش اکتسابی
داشته باشد بلکه وجودش علم آفریده شده و خدا او را دانش ناب
خلق کرده، عظمت او فراتر از حدّ دانشمندی است که چند
صباحی به فراگیری و مطالعه پرداخته و علمی آموخته و عنوان

۱. کمال الدین صدوق، جلد دوم، صفحه ۳۷۱.

عالم به خود گرفته، زیرا ذات قدّیس حضرتش نور علم، و سرشتش همه فروغ دانش است. چنانکه در زیارت آل یاسین می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمُنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ»

«سلام بر تو ای پرچم افراشته شده و ای دانش ریخته شده.»

همان گونه که وقتی ریخته گر، مواد مذاب را در قالب می ریزد یا هنگامی که باران می بارد و از ابرها آب فرو می ریزد واژه «صب» به کار می رود در باره حضرت مهدی علیه السلام نیز کلمه «مصبوب» که اسم مفعول است آمده و فاعل آن خداوند می باشد، یعنی پروردگار جهان روح مطهر امام عصر علیه السلام را دانش ناب و نور محض آفریده و چنین تعبیری بیانگر این حقیقت است که حضرتش سراپا نور و سراسر علم و معرفت و حکمت می باشد.

۳- محرم اسرار الهی

او صاحب رازهای خداوند است و اسرار پروردگار نزد وی می باشد، چنانکه در زیارتش گوئیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ أَسْرَارِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«سلام بر تو ای نگهدار رازهای پروردگار جهان ها.»

در پایان استغاثه به امام زمان علیه السلام که با جمله «سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ» شروع شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم:

«فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكُمْ بِأَمْرِهِ وَأَرْتَضَاكُمْ لِسِرِّهِ».

این جمله می‌رساند یکی از مقام‌های اختصاصی امام عصر علیه السلام این است که صاحب سرّ الهی می‌باشد زیرا اگر شخص دیگری از آن راز خبر داشت «وَأَرْتَضَاكُمْ لِسِرِّهِ» نمی‌شد پس آنجا مقامی است که به روی جبرئیل و میکائیل بسته است، دست عیسی و موسی و ابراهیم علیهم السلام از آن کوتاه است، هیچ یک از فرشتگان و انبیاء و اوصیاء در آن خلوتگاه راز ربوبی راه ندارند فقط مقام ویژه پیامبر خاتم و اهل بیتش علیهم السلام است.

۴- معیار برتری پیامبران

برخی از پیامبران دارای مقام عزم گردیدند و اولوالعزم نامیده شدند مانند حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام، اما حضرت آدم علیه السلام در ردیف انبیاء اولوالعزم قرار نگرفت و به این مدال پرافتخار نایل نگردید.

خداوند در قرآن مجید فرموده :

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ
عَزْمًا﴾^۱

عهد به معنای سفارش و توصیه و فرمان است. منظور از نسیان در این آیه فراموشی نیست بلکه وانهادن و ترک کردن یا

اهمیت ندادن و توجه نکردن است. عزم به معنای تصمیم راسخ و اراده استوار و قصد محکم می‌باشد. بنابراین ترجمه آیه چنین می‌شود:

﴿قطعاً فرمان دادیم به آدم از قبل، پس وانهاد و ترک کرد، و برای او تصمیم قطعی و قصد جزمی نیافتیم﴾

در شرح و تفسیر این آیه و تفاوت انبیاء اولوالعزم با غیر اولوالعزم و مراد از عهد خدا با حضرت آدم علیه‌السلام مطالب زیادی نقل شده که الان در صدد بررسی و تحقیق آن نیستیم، فقط اشاره‌ای به تأویل آیه می‌نماییم و علت محروم شدن حضرت آدم علیه‌السلام را از این مقام توضیح می‌دهیم.

در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام که بیانگر باطن آیه است حقایق نهفته که شرحش در این مختصر نگنجد تنها به ترجمه دو حدیث اکتفا می‌کنیم.

حدیث اول

از حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام روایت شده که فرمودند:

«خداوند (قبل از این دنیا در عالم ارواح) از پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و آیا این محمد - صلی‌الله‌علیه‌وآله - رسول من نیست؟ و آیا این علی - علیه‌السلام - امیر اهل ایمان نمی‌باشد؟ گفتند: چرا.

(پس از این اقرار و پیمان) نبوت آنان استوار گردید و خداوند از پیامبران اولوالعزم چنین پیمان گرفت:

«أَنْبِي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ
 أَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَأَ أَمْرِي وَ خُزَانُ عِلْمِي وَ أَنْ الْمُهْدِيَّ
 أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُ بِهِ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ
 أُعْبَدُ بِهِ طَوْعاً وَ كَرْهاً.»

«من پروردگار شما هستم و محمد رسول من است و علی
 امیر مؤمنان می باشد و جانشینانش که بعد از اویند
 صاحبان امر و گنجینه های دانش من می باشند و به درستی
 که مهدی همان است که به وسیله او دینم را نصرت دهم و
 دولتتم را آشکار گردانم و از دشمنانم انتقام گیرم و خواهی
 نخواهی عبادت و پرستش شوم.»

پیامبران صاحب عزم گفتند: پروردگارا اعتراف نمودیم و
 گواهی دادیم. اما حضرت آدم نه انکار کرد و نه اقرار نمود.

«فَثَبَّتِ الْعَزِيمَةَ لَهُؤُلَاءِ الْخُمْسَةِ فِي الْمُهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ
 عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ.»

«آنگاه برای آن پنج پیامبر (که به مقام اولوالعزمی رسیدند)
 عزیمت و قصد استوار درباره مهدی - علیه السلام - ثابت
 گردید اما برای آدم عزم و تصمیم راسخی در مورد اعتراف
 به (عظمت و مقام حضرت) مهدی - علیه السلام - نبود.»

این است منظور سخن خداوند که (در قرآن فرموده) دستور
 دادیم و عهد نمودیم با آدم از قبل، پس ترک نمود و برای او عزم
 و قصد محکمی نیافتیم.»^۱

حدیث دوم

در کتاب «علل الشرایع» بابی آمده تحت عنوان: «علتی که به خاطر آن پیامبران صاحب عزم، اولوالعزم نامیده شدند» سپس از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که درباره آیه ۱۱۵ سوره طه راجع به بی عزمی حضرت آدم فرمودند:

«عُهِدَ إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ فِيهِمْ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمُّوا أُولُو الْعَزْمِ لِأَنََّّهُمْ عُهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِپْرَتِهِ فَاجْمَعَ عَزْمَهُمْ أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارِ بِهِ.»

«به آدم عهد و سفارش شد درباره حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - و امامان بعد از وی، پس آدم و انهاد و برای او عزمی در باره آن (انوار مقدسه) که دارای چنان مقامی هستند نبود و پیامبران اولوالعزم از این جهت به این نام خوانده شدند که وقتی با آنان عهد شد درباره حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - و جانشینانش و درباره حضرت مهدی - علیه السلام - و شیوه او، چنان که توصیه شده بود عزم و تصمیم راسخ خود را گرد آوردند و به آن اعتراف نمودند.»

با آنکه حضرت آدم از پیامبران الهی و دارای عصمت و قداست است اما وقتی با مشاهده مقام آن بزرگوار ترک اولی می‌کند، یعنی در اقرار نسبت به عظمت امام عصر ارواحنا فداه و اظهار خضوع و شوق تأخیر می‌نماید از درجه صاحب عزم بودن

ساقط می شود و مشمول «لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» می گردد. جلالت شأن حضرت بقیة الله علیه السلام چنان است که در عالم اظله و اشباح، پرتوی از عظمتش بر انبیاء می تابد و اشعه‌ای از خورشید تابناک کمالاتش بر آنان جلوه می کند سپس آنان که به برتری و مقام آن حضرت اعتراف نموده و ابراز شوق کردند مدال عزم گرفتند و از صاحبان عزم شدند ولی آدم که دچار ترک اولی گردید و نتوانست بی تزلزل و استوار اقرار نماید و توسل جوید از این کمال معنوی و نشان پر افتخار محروم شد.

۵- پیراهن پیامبر، بر قامت او

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راه مبارزه با شرک و نشر اسلام و احیاء توحید از آغاز بعثت تا پایان عمر گران قدرش زحمات و صدمات زیادی دید اما شکیب ورزید، در جنگ‌ها جان فشانی‌ها کرد، زخم‌ها و جراحات بسیاری بر پیکر شریفش وارد شد، در کوچه و بازار تمسخرها شنید و آزارها دید ولی در راه خدا صبر کرد تا توانست مردم عصر جاهلیت و بت پرستی را به یکتاپرستی و آداب اسلامی سوق دهد.

یکی از حوادث رنج‌آور وقتی بود که دندان مبارکش را شکستند، آن روز بر اثر ضربه‌ای که به صورت حضرتش وارد گردید و دندانش شکست خونی از بن آن دندان جاری شد که دهان مطهرش را گرفت و آستین پیراهنش را رنگین ساخت.

پیراهنی که از آسیب آن دهان و دندان خونین گردید برای قائم آل محمد حضرت مهدی علیه‌السلام ذخیره شد تا روز ظهورش بپوشد و هدف بعثت جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را زنده کند. «روزی یعقوب بن شعیب خدمت امام صادق علیه‌السلام شرفیاب گردید. حضرت به او فرمودند: آیا پیراهن قائم علیه‌السلام را که هنگام قیامش بر تن دارد نشانت ندهم؟ گفت: چرا.

آنگاه امام ششم دستور دادند صندوقچه‌ای آوردند، حضرت آن را گشودند، داخلش پیراهنی از کرباس بود، امام پیراهن را بیرون آوردند و آن را باز کردند، وقتی پیراهن باز شد، دید آستین چپش آغشته به خون است.

یعقوب بن شعیب از مشاهده آن پیراهن کرباسی و آثار خون بر آستینش شگفت زده شد و با تعجب و حیرت بر آن نگریست.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: این پیراهن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد همان پیراهنی که روزی که دندانش مضروب شد بر تن داشت.

سپس فرمودند: در همین پیراهن، حضرت قائم علیه‌السلام قیام می‌کند.

یعقوب بن شعیب از دیدن پیراهن خونین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منقلب شد، برخاست جلو رفت و لب‌هایش را بر آن خون مقدّس که از وجود مبارک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بر جای مانده

بود نهاد و از روی شوق و محبت و اخلاص آن را بوسید و بر صورت کشید.

آنگاه امام صادق علیه‌السلام پیراهن را تا کردند و در صندوقچه گذاردند و بردند.^۱

آیا ذخیره شدن پیراهن کرباسی پیامبر صلی‌الله علیه و آله که آغشته به خون دندان و دهان مبارکش می‌باشد برای حضرت مهدی علیه‌السلام چه معنا و مفهومی دارد؟! چه سرّی در آن نهفته و چه آثاری بر آن مترتب است!؟

شاید یکی از اسرارش این باشد که امام زمان علیه‌السلام احیاء کننده آرمان پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و زنده کننده هدف رسالت آن بزرگوار است، از این رو هنگام ظهورش، پیراهن جدّش را به تن دارد تا نشانه مکتب او و راه و هدف بعثت او باشد و در آن غوغایی که جهان به ظلم و ستم در هم ریخته و همگان از جنگ و طغیان به ستوه آمده و از همه حکومت‌های بشری منزجر گشته‌اند، حاکی از قیام برای احیاء انسانیت و ارزش‌های معنوی و گسترش عدل و شرافت باشد، چنانکه همین هدف در دعوت رسول خدا بود.

شاید یکی دیگر از اسرارش این باشد که پیش از ظهورش چنان مردم از بنی هاشم رنج کشیده و خون دل خورده‌اند و چنان از دودمانش بلا و مصیبت دیده‌اند که تا پرچم حق افراشته گردد به

۱- غیبت نعمانی، صفحه ۲۴۳، حدیث ۴۲.

خیال ظلمی دیگر در پوشش نهضت اصلاح‌گری دیگر و به گمان اینکه تزییع حقوق و تبعیض و جاه‌طلبی و ثروت‌اندوزی و خون‌ریزی دگرباره در نوایی تازه رخ نموده، به لعن و نفرین او می‌پردازند و از وی اظهار انزجار و تنفر می‌نمایند،^۱ از این رو موقع قیامش پیراهن جدّش را می‌پوشد تا شرق و غرب جهان بدانند که حساب او از دیگر مدعیان اصلاح و عدالت جدا است و حضرتش جانشین راستین پیام‌آور اخلاق، تزکیه، راستی، درستی، امانت، صداقت، رأفت، محبّت، فضیلت و عدالت می‌باشد.

شاید یکی دیگر از اسرارش این باشد که چون امام عصر علیه‌السلام برای ریشه‌کن ساختن ظلم و بت پرستی قیام می‌کند و عدل و یکتا پرستی را در جهان گسترش می‌دهد هنگام ظهورش همان پیراهن را بر اندام دارد که به خون دندان جدّش رنگین است همان دندانی که از بن آن ندای لا اله الا الله و شعار اسلام و مبارزه با شرک در دنیا منتشر گردید.

شاید یکی دیگر از اسرارش این باشد که حضرت مهدی علیه‌السلام منتقم خون اجداد بزرگوارش می‌باشد و دست انتقام الهی از آستین قدرتمند او بیرون می‌آید تا دشمنان خدا را نابود سازد، چنان که خود فرمود:

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ.»^۲

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۶۳، حدیث ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲- روح هستی، صفحه ۱۹۷.

«من هستم بقیة الله در زمین خدا و انتقام گیرنده از دشمنانش.»

از این رو در پیراهن خون رنگ جدّ مظلومش قیام می کند تا به شرق و غرب جهان اعلام کند که روز انتقام فرا رسیده و او برای انتقام خون همه مظلومان تاریخ به ویژه پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام پیا خاسته است.

شاید یکی دیگر از اسرارش این باشد که موقع ظهورش، با تأویل قرآن، علیه او می جنگند و به اسم اسلام و دفاع از کتاب خدا، آیاتی را به ناحق تأویل نموده و همان تأویل و توجیه های باطل را وسیله سرکوبی او قرار داده به نبرد با حضرتش برمی خیزند^۱ و او در حالی چهره می گشاید و قیام می کند که پیراهن جدّش را بر قامت انداخته تا بگوید او همان زنده کننده کلام خدا و وصی حقیقی آورنده قرآن می باشد که برای به ثمر رساندن هدف پیامبر صلی الله علیه و آله قیام کرده و وی خود، عدل و همسنگ قرآن و فرزند معصوم و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که بارها به ظهورش نوید داده و همانم و هم کنیه خویشش خوانده است.

و شاید یکی دیگر از اسرارش این حقیقت قطعی و مسلم باشد که همان رنج ها و سختی ها و اذیت هایی که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد بر فرزندش حجة بن الحسن علیه السلام

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۶۲ و ۳۶۳، حدیث ۱۳۱ و ۱۳۳.

نیز فرود می آید و حتی بیشتر از آن آزارها و شدیدتر از آن محنتها بر این آخرین جانشینش فرو می بارد، چنانکه ابو حمزه ثمالی گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَوْ قَدْ ظَهَرَ لَقِيَ مِنَ النَّاسِ مِثْلَ مَا لَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَثْرًا»^۱

قطعاً هنگامی که صاحب الامر علیه السلام ظهور کند از مردم (رنجها و بلاهایی) خواهد دید مثل همان (دشواریها و آزارهایی) که به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، بلکه شدیدتر و بیشترش بر آن حضرت وارد آید.

این پیراهن با همان خونی که بر آستینش چکیده برای قائم آل محمد علیه السلام ذخیره شده و بر قامت ملکوتی اش به همگان نمایانده می شود تا نشان راه او و علامت سختیها و مشکلات کار او باشد.

ممکن است اصلاً ما اسرار آن پیراهن را ندانیم و ان شاء الله روز ظهورش از زبان خدایی خودش که لسان الله است بشنویم. ما فقط می توانیم بگوییم قطعاً در آن جامه رمز و رازی وجود دارد که در آن صندوقچه به وسیله امامان معصوم علیهم السلام دست به دست گشته تا به امام عصر علیه السلام رسیده و تنها برای او ذخیره شده تا در وقت قیامت بر اندام نورانی اش قرار گیرد و این خود بیانگر پرتوی از مقام آن بزرگوار و جلوه ای از عظمتش می باشد.

۱- غیبت نعمانی، صفحه ۲۹۷، حدیث ۲.

۶. معرفت به حضرت حجّت علیه السلام

و نجات از مرگ جاهلیت

چنانکه مرگ‌ها از نظر ظاهر با یکدیگر فرق دارند از نظر باطن نیز متفاوتند، مثلاً برخی در بستر می‌میرند، بعضی در حوادث آتش سوزی و انفجار از پا در می‌آیند، جمعی بر اثر تصادف اتومبیل از دنیا می‌روند، گروهی در جنگ‌ها کشته می‌شوند، عده‌ای را سیل و زلزله نابود می‌سازد، پاره‌ای به دست آدم‌گشان و جنایت‌کاران به قتل می‌رسند و خلاصه هر دسته‌ای از مردم در هر عصری به گونه‌ای متفاوت جان می‌دهند. در باطن نیز مرگ‌ها یکسان نیستند، حتی آنان که از نظر ظاهر شبیه یکدیگر مرده‌اند مثلاً از کوه سقوط کرده یا همگی در دریا غرق شده‌اند امکان دارد مرگشان از جهت باطن به گونه‌ای متفاوت باشد تا آنجا که ممکن است دو نفر در یک اطاق بیمارستان کنار هم به یک مرض مرده باشند اما از جنبه معنی با یکدیگر فرق کنند.

یکی از عواملی که شکل باطن مرگ‌ها را متفاوت می‌سازد معرفت به حضرت حجّت علیه السلام است. آنان که امام عصر خویش را بشناسند و در مسیر اطاعت و ولایت او قرار گیرند مؤمن از دنیا می‌روند و بهشتی جان می‌دهند، اما کسانی که ولی امر و پیشوای معصومشان را نشناسند به مرگ جاهلی، یعنی کافر می‌میرند و سزاوار دوزخ می‌گردند گرچه ممکن است عمری در

سرزمین اسلامی زندگی کرده، به نام، مسلمان و حتی حافظ قرآن باشند، نماز و حج بجا آورده و بانگ الله اکبر و شعار محمد رسول الله صلی الله علیه و آله سرداده باشند.

یزید هم نماز می خواند، معاویه هم حج می گزارد، عمر سعد و شمر و قاتلان امام حسین علیه السلام نیز عصر عاشورا که حجّت خدا را کشتند و سر مطهرش را از پیکر پاکش جدا ساخته بر فراز نیزه قرار دادند تکبیر گفتند!! و با شعار الله اکبر، کشته شدن امام معصوم و فرزندان پیامبر و یاران خدا را جشن گرفتند!!

اذان و نماز و روزه و حج و مسلمان زاده بودن به تنهایی انسان را از مرگ جاهلی نمی رهانند و از جهنم نجات نمی دهد بلکه آنچه عامل اصلی سعادت و باعث رهایی از مرگ جاهلیت است معرفت به امام زمان علیه السلام و اعتراف به ولایت و مفروض الطاعة بودن آن حضرت می باشد.

کسی که حجّت خدا را به عنوان امام معصوم و واجب الطاعة نشناسد و او را ولی امر و اولی به نفس خویش نداند، گرچه در دنیا همردیف مسلمانان بوده و با مسجد و محراب پیوند داشته اما در آخرت در زمره کفار قرار می گیرد و محکوم به عذاب دوزخ می گردد.

این مطلب نه ادعایی بی برهان، بلکه حقیقتی روشن می باشد که اخبار و احادیث بسیاری بر آن دلالت دارد.

بزرگان شیعه و نیز حدیث نگاران اهل خلاف همگی از

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که هر کس بمیرد در حالی که امام زمان و حجّت عصرش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.^۱

یکی از آن احادیث را احمد ابن ادریس با سه واسطه از حارث بن مغیره نقل کرده که گفت:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟»

«هر که بمیرد در حالیکه امام خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است؟»
حضرت فرمودند: «آری».

عرض کردم: «منظور از جاهلیت چیست؟ جاهلیت صد در صد یا جاهلیت به نشناختن پیشوا و امامش؟»
حضرت فرمودند: «جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی».^۲

روایت دیگر حدیثی است که مرحوم کلینی با چند واسطه از فضیل بن یسار گزارش نموده که وی گفت:

روزی حضرت صادق علیه السلام برای ما شروع به سخن نمودند و (پیش از آنکه چیزی بپرسیم) خود فرمودند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ

۱- معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، جلد دوم، صفحه ۲۴۷ تا ۲۵۴.

۲- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۳۷۷، حدیث ۳.

عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيْتُهُ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که بمیرد و امامی نداشته باشد میته اش میته جاهلیت است.»
من پرسیدم: آیا این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند؟

حضرت پاسخ دادند: «آری به خدا، او فرموده است.»
عرضه داشتم: پس هر که از دنیا برود حال آنکه امامی نداشته باشد میته او میته جاهلیت است؟
امام صادق علیه السلام فرمودند: «آری.»^۱

بنابراین یکی از شؤون عظمت حضرت بقیه الله علیه السلام این است که معرفت و اعتقاد به ولایت و امامتشان راه نجات و رمز خوشبختی ابدی و نیل به بهشت الهی می باشد.

۷- اطلاع از احوال و اخبار

یکی از جهات علم حضرتش اطلاع از اوضاع و احوال مردم می باشد.

هر حادثه ای در هر جا رخ دهد، هر فکری در مغز هر انسانی راه یابد، هر مطلبی به قلب هر آدمی خطور کند، هر تغییر روحی در هر کس پدید آید، هر چشمی به هر جا بنگرد و هر چه عنوان شود یا در دلها پنهان گردد همه را می داند و می بیند. خلاصه او

۱- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۳۷۶، حدیث ۱.

به تمام افکار و حالات احاطه علمی دارد و از همه جریانات مادی و معنوی و امور ظاهری و باطنی مطلع است، چنانکه خود در توقیعی که به دست شیخ مفید رحمه الله رسید فرمودند :

«فَانَّا يُحِيطُ عَلْمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ
أَخْبَارِكُمْ»^۱

«دانش ما بر اخبار شما احاطه دارد و چیزی از گزارش هایتان
بر ما پوشیده و پنهان نیست.»

قرآن و روایات گویای این حقیقت است که خدا و رسول و
اهل بیت علیهم السلام بر همه کردار و اندیشه ها آگاهند و گردش
چشم ها و راز دلها را می دانند.^۲

اکنون نمونه ای از این قضایا را - که نشانگر اطلاع امام عصر
علیه السلام از حالات و افکار است - نقل می کنیم :

یک حکایت شنیدنی

حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد شیرازی حکایت نمودند:
حدود چهل سال قبل که ما هنوز در عراق بودیم یکی از
اهالی افغانستان این قصه را برای من نقل کرد:^۳

۱- بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه ۱۷۵.

۲- برخی از آیات و روایات و حکایات را پیرامون این موضوع در کتاب ملاقات در
صاریا نوشته ایم، صفحه ۱۰۱ تا ۱۱۲ آن کتاب را مطالعه کنید.

۳- این حکایت در سال ۱۴۱۴ هجری قمری در قم بیان گردید.

روزی به قبیله‌ای برخوردیم که ضد تشیع بودند و خیلی علیه شیعه تعصب داشتند از این رو مذهب را کتمان نمودم و به گونه‌ای رفتار کردم که ندانند من از شیعیان هستم، چون مجبور بودم مدتی نزد آنان بمانم.

یک روز با جوانی از افراد آن قبیله آشنا شدم که فهمیدم شیعه است، او در تشیع بسیار محکم و استوار بود، من از دیدن وی خیلی تعجب کردم، زیرا در میان قبیله‌ای که همه غیر شیعه و ضد تشیع بودند وجود چنین فردی حیرت‌انگیز بود!!

از او پرسیدم: مگر تو فرزند فلان شخص و برادر فلان آدم نیستی که هر دو غیر شیعه‌اند و مگر تو از افراد این قبیله نیستی که همگی علیه تشیع‌اند؟! چطور شده که قبیله تو چنان متعصبند و تو در تشیع چنین تزلزل‌ناپذیر و استوار هستی؟! و چرا این‌ها که از مذهب تو خبر دارند آسیبی به تو نمی‌رسانند و بلایی بر سرت نمی‌آورند؟!

گفت: اینکه به من صدمه و آسیبی نمی‌رسانند به خاطر آن است که از یک قبیله‌ایم، این هم قبیله بودن باعث شده که از تعرضات آنان مصون باشم، چون میان ما مرسوم است که تعصب قبیله‌ای بر تعصبات مذهبی غلبه دارد.

با شگفتی پرسیدم: چگونه تو شیعه هستی؟!

گفت: تشیع من داستان عجیبی دارد، حادثه‌ای در زندگی من رخ داد که باعث شد از مذهب قبیله‌ام دست بردارم و شیعه شوم. پرسیدم: آن قضیه چیست؟ چه رویداد شگرفی بوده که

چنین تو را تکان داده و روح و قلبت را دگرگون ساخته و مذهب
را منقلب نموده است؟!!

گفت: من در کودکی دایه‌ای داشتم که شیعه بود، دل پاک و
مهربانی داشت، از طایفه ما نبود، او زن فقیری از یک قبیله دیگر
بود که به تقدیر الهی نزد ما آمده و پرستاری مرا به عهده داشت.
من خیلی با او انس پیدا کرده بودم، چون از دوران کودکی در
آغوش وی بودم و تقریباً تا سنّ شش سالگی روز و شبم با او
می‌گذشت، او در طفولیتم به من شیر داده و با مهربانی و دلسوزی
مواظبتم نموده بود.

با آنکه در نماز و روزه سعی فراوان داشت و پاکیزه و
درستکار و با تقوا بود اما اهل قبیله ما او را نجس می‌دانستند و
کافرش می‌شمردند، به همین خاطر از ظرف‌های او اجتناب
می‌کردند و غذاهای او را نمی‌خوردند.

یک روز از او پرسیدم: چرا مردم قبیله می‌گویند تو کافر
هستی با آنکه خوب و با دیانت و راستگو و اهل عبادتی؟!
ابتدا از جواب دادن طفره رفت و نخواست حقیقت را برای
من که در سنین خردسالی بودم بیان کند.

من در آن وقت تقریباً شش ساله بودم، حس کنجکاوی مرا
بر آن داشت که رمز کار او را بیابم و علت این امر را دریابم، از این
رو اصرار ورزیدم و پافشاری نمودم تا از این راز پرده بردارد و
حقیقت جریان را برایم بگوید.

او گفت: راستش را بخواهی مذهب من با مذهب مردم
قبیله شما فرق دارد، من شیعه هستم اما آنها پیرو مذهب دیگری
هستند.

پرسیدم: مذهب شیعه چیست و چه تفاوتی با سایر
مذاهب اسلامی دارد؟!

گفت: ما معتقد به دوازده امام معصوم هستیم که جانشینان
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

آنگاه دوازده امام را برایم نام برد تا به اسم امام دوازدهم
حضرت حجّت علیه السلام رسید، سپس درباره صاحب الزمان علیه السلام
برایم صحبت کرد و شرح داد که ایشان زنده و غایب هستند و الان
امام ما می باشند و روزی ظهور نموده و جهان را سرشار از عدالت
می سازند و ظلم و ستم را ریشه کن نموده حکومت های دنیا را
برانداخته و بر شرق و غرب عالم پیروز می گردند.

من با آنکه خردسال بودم خیلی دوست داشتم بیشتر
درباره تشیع بدانم و به خصوص می خواستم درباره آخرین امام که
شنیدم زنده است و پنهان می باشد بیشتر تحقیق کنم، از این رو
پرسیدم: این امامی که پنهان است وجودش چه فایده ای دارد؟!
ممکن بود صد سال یا دویست سال دیگر بیاید یا هر وقت
خواست جهان را پر از عدل و داد کند به دنیا بیاید، چرا سال ها
قبل به دنیا آمده و غایب شده است؟

او آثار حضرت و ثمرات وجود آن بزرگوار را برایم شرح

داد، از جمله گفت: یکی از فواید وجود آقا این است که اگر کسی در جایی گرفتار شود و در صحرا یا دریا گم شود و حضرتش را بخواند و از وی استمداد نماید به فریادش می‌رسند و نجاتش می‌دهند.

آن روز گذشت، از گفتگوی من با آن زن شیعه که دایه و پرستارم در کودکی بود سال‌ها سپری شد.

هفده سال بعد

حدود هفده سال بعد که تقریباً در سن بیست و سه سالگی بودم مستطیع شدم و برای انجام مناسک حج به طرف مکه حرکت کردم.

در آن زمان مردم با شتر مسافرت می‌رفتند و از ماشین و هواپیما و جاده‌های آسفالت و تجهیزات امروز خبری نبود.

ما دسته جمعی با یک قافله راهی حج شدیم و خاک افغانستان را به طرف حجاز ترک کردیم، در طول راه دشواری‌های زیادی تحمل نمودیم، در مناطق سردسیر شبها از سرما می‌لرزیدیم و در نواحی گرمسیر روزها زیر آفتاب سوزان و روی ریگ‌های داغ صحرا به طور طاقت‌فرسا راه می‌پیمودیم، کم آبی و کم غذایی نیز بر رنج ما می‌افزود و توان جسمانی ما را کاهش می‌داد. اینگونه بود تا به صحرای عربستان رسیدیم.

یکی از شب‌ها که قافله در صحرای حجاز برای استراحت

توقف کرد، من هم که خیلی خسته و بی رمق بودم خوابیدم تا سحرگاه برخیزم و با کاروانیان حرکت کنم، امّا یک وقت از نور خورشید که بر صورتم می تابید و حرارت آفتاب که بر پیکرم می نواخت بیدار شدم و هراسان و مضطرب دیدم هیچ کس نیست، اثری از قافله نبود، همه رفته بودند، شتر من هم همراه چهارپایان دیگر رفته بود. تک و تنها وسط بیابان ماندم، بیم و وحشتی بر من مستولی شد که در تمام عمرم آنقدر نترسیده بودم. ترس از دزدهای قاتل و بی رحم، ترس از حیوانات درنده و وحشی، ترس از گرسنگی و تشنگی چنان مرا از خود بی خود نمود که نزدیک بود قالب تهی کنم.

در این هنگام که از همه جا دل بریده و نا امید بودم و از حیات دست شسته و خود را در کام مرگ می دیدم؛ ناگهان به یاد آن زن شیعه که در ایام کودکی پرستارم بود افتادم و حرف های او به خاطر آمد، به یاد آوردم که می گفت امام دوازدهم شیعیان زنده است، گرچه غایب و از نظرها پنهان می باشد امّا یکی از آثارش این است که هر که در صحرا یا دریا گرفتار شود و از آن حضرت استمداد نماید و کمک بخواهد یاری اش نموده و نجاتش می بخشند.

در آن موقع به امام غایب شیعیان پناه بردم و او را با فریاد صدا زدم، بغض گلویم را گرفته بود، اشک هایم می ریخت، حال عجیبی داشتم، خیلی منقلب بودم، داد می زدم و می گفتم یا

صاحب الزمان، مرتب از او کمک می خواستم و فریاد می زدم یا ابا صالح.

ناگهان دیدم اسب سواری ظاهر شد و نزدیک من آمد، آقای را که بر اسب نشسته بود نشناختم، ابتدا گمان کردم از اهالی آن نواحی است که تصادفاً گذارش به آن جا افتاده، اما بعد دیدم به من نظر دارد، نگاهی به من نموده و فرمودند: چه می خواهی؟ عجیب این بود که ایشان با زبان محلی خودم با من صحبت نمودند و از حالم جويا شدند. عرض کردم: آقا من در این صحرا درمانده‌ام، قافله رفته و من خیلی مضطرب و پریشانم. فرمودند: همراه من بیا.

آقا سوار بر اسب حرکت کردند من هم پیاده در رکاب ایشان به راه افتادم، چند قدمی بیش نرفته بودم که به سمتی اشاره نمودند و فرمودند: این قافله‌ی شماست.

نگاه کردم دیدم اهل کاروان خودم هستند. در این هنگام به فکر رسید که ایشان کیستند و چگونه با زبان افغانی با من حرف زدند و کمتر از چند دقیقه مرا از وسط آن صحرا به قافله‌ام رساندند؟!

تا به این فکر افتادم دیگر آقا را ندیدم و هرچه این سو و آن سو نگرستم اثری از آن بزرگوار نیافتم!!

مرا از میان آن بیابان خشک و سوزان که تا چشم کار می کرد نشانی از آب و آبادانی نبود، نجات دادند و به قافله‌ام رساندند. من

از همان موقع فهمیدم حرفهای آن زن شیعه که در ایام خردادسالی ام به من گفته بود درست است و به حقانیت عقاید او پی بردم، از این رو شیعه شدم و از مذهب قبیله‌ام برگشتم.

زمانی که به مکه رسیدم سراغ یکی از علمای شیعه را گرفتم تا آداب و عقاید تشیع را بیاموزم. یک ملاّی شیعه را به من معرفی کردند، نزد او رفتم و پس از فراگرفتن اصول تشیع در محضر وی شیعه شدم.

وقتی اهل کاروان و بستگانم که همراهم بودند از ماجرای تشیع من آگاه شدند خیلی اصرار کردند که به مذهب سابقم برگردم و از تشیع دست بردارم اما هیچ ترتیب اثر ندادم و چنان در تشیع استوار گردیدم که هیچ کس نتوانست در من تزلزلی ایجاد کند.

پی نوشت

این پی‌نوشت مربوط به
مطلب صفحه ۶۲ می‌باشد.

یکی از این بافته‌ها که برای گرم کردن بازار سیر و سلوک به
بازار آمده، چنان مالا مال از خودستایی و خود محوری است و
حق و باطل را بهم آمیخته و حکم خلاف شرع صادر نموده که
بسیاری از عوام ساده دل را گول زده و مردم زودباور و ناآگاه را
گمراه می‌سازد.

این مرشد نامه با یک جمله قرآن که فرموده: ﴿فَلَا تُزَكُّوا
أَنْفُسَكُمْ﴾ باطل می‌گردد.

این خودستایی‌ها کجا و کتمان آن یار امام زمان علیه‌السلام که
به مقام مصاحبت با آن حضرت رسید و صاحب کرامت گردید کجا؟!
این خودپسندی‌ها کجا و شیوه بزرگان اهل معرفت و
حقیقت که هرگز دم از خویشتن نمی‌زنند کجا!؟

یکی از مواردی که مدعی، حکم خلاف شرع صادر کرده و
با مغالطه، عوام فریبی نموده، در باره دعا است که نوشته :

اگر کسی دعاها و دستوراتی که در کتب ادعیه وجود دارد خودسرانه استفاده کند مثل این است که برای مداوای مرض خود وارد داروخانه شده بدون توجه به خواص و طرز استفاده داروها همه آنها را بخورد و به خیال خود بگوید بالاخره یکی از این دواها همان داروی مورد نیاز من است و من حتماً دوی خود را هم خورده‌ام. کاملاً مشخص است که این شخص نه تنها بهبودی پیدا نمی‌کند، بلکه به احتمال قوی مریض تر هم خواهد شد. مداوای امراض روحی نیز این چنین هستند و اگر کسی بدون طبیب و راهنما از دعاها و دستورات راهنمایان دین، خودسرانه استفاده کند نه تنها روح سلامتی پیدا نخواهد کرد، بلکه مریض تر هم خواهد شد و مرض روحی او به مرگ روحی منتهی می‌شود.

خلاف اجماع و سیره

این ادعا بر خلاف سیره متشرّعه و اجماع فقهاء است. چون هیچگاه در رفتار شیعیان و شیوه اهل ایمان چنین امری سابقه نداشته که دعا خواندن را مشروط به دستور گرفتن از شخصی به عنوان استاد یا راهنمای اخلاق بدانند. همه فقهاء شیعه نیز خواندن دعاها را به قصد رجاء و امید ثواب جایز می‌دانند و هیچ فقیهی تاکنون چنین شرطی را بیان نکرده است.

دعا نور است

از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ.»^۱

«دعا اسلحه مؤمن و ستون دین و فروغ آسمانها و زمین است.»

در این حدیث شریف کلمه «الدُّعَاءُ» که با الف و لام آمده افاده عموم می کند، یعنی هر دعایی نور است. نور، روشنایی می آورد و پرده تاریکی ها را می برد، انسان وقتی به کتاب های دعای شیعه مراجعه کند به کانون نور پناه برده و هر دعایی را به قصد رجاء و امید ثواب بخواند، پرتویی از فروغ الهی بر او تابیده و باطنش را منور می سازد.

بنابراین دعا خواندن را به اجازه کسی تخصیص دادن، حرف نادرستی است که برای گرم کردن بازار دکان داران مطرح شده، چون معقول نیست که دعا نور باشد اما به مرگ روحی منجر شود.

۱. اصول کافی - کتاب الدعاء.

دعا، بهبود و شفاء است

علاء بن کامل گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^۱

«تو را سفارش می‌کنم به دعا کردن، زیرا دعا شفاء هر دردی

است.»

در این حدیث نیز کلمه «الدعاء» با الف و لام آمده و افاده

عموم می‌کند یعنی هر دعایی شفاء است.

شفاء یعنی سلامتی. فرق است بین دارو و بین تندرستی،

دارو وسیله به دست آوردن سلامتی و تندرستی است. اما دعا

خود سلامت و حیات روح است پس معنی ندارد که به مرگ

روحي منتهی شود.

قرآن نیز شفاء است. چنانکه در آیه ۵۷ سوره مبارکه یونس

فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا

فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾

«ای مردم قطعاً برایتان آمد موعظه‌ای از پروردگارتان و

شفایی برای آنچه در سینه‌ها است و هدایت و رحمتی برای

اهل ایمان.»

و در آیه ۸۲ سوره مبارکه اسراء فرموده است:

﴿ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾

﴿ و فرو می فرستیم از قرآن چیزی را که برای مردم با ایمان شفاء و رحمت است. ﴾

در این آیات و در حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شد در مورد قرآن و دعا کلمه شفاء به کار رفته و درست به همان معنایی که قرآن شفاء است دعاها نیز شفاء می باشند و چنانکه خاطر نشان گردید شفاء یعنی سلامتی و بهبود. اگر گاهی این واژه به معنای دارو به کار رود استعمال مجازی و از باب نامگذاری سبب به اسم مسبب است. یعنی نام مسبب که تندرستی و شفاء است مجازاً به سبب آن که دوا و دارو است اطلاق گردیده است. حتی در کتاب های ابتدایی واژه ها و فرهنگ نامه ها معنای شفاء و موارد استعمال حقیقی و مجازی آن بیان شده چنانکه فرهنگ جامع گوید:

«شَفَى اللّهُ شِفَاءً: تندرستی داد خدا او را از بیماری.

أَشْفَى فُلَانًا إِشْفَاءً: خواست برای او تندرستی.

شِفَاءٌ - أَشْفِيَةٌ - أَشْفِي: دوا. نامیده شده سبب به اسم مسبب».

در کتاب «واژه های قرآن» که ترجمه فارسی لغات قرآن

است آمده:

«الشِّفَاءُ: بهبودی، سلامت، نجات از مرض.

(وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينُ) آن گاه که مریض شدم او مرا بهبود

می بخشد».

خلاصه شفاء یعنی سلامتی، که قرآن و دعا هر دو شفاء‌اند بدین جهت معقول نیست مشروط به اجازه کسی باشد تا اگر بدون مراجعه به مرشد خوانده شود تیرگی باطن و مرگ روحی بیاورد. زیرا گرچه دارو را با دستور پزشک مصرف می‌کنند اما برای تندرستی و بهبود از طبیب اجازه نمی‌گیرند و اگر کسی نزد پزشک برود و بگوید آیا اجازه می‌دهید که من بهبود یابم و سلامتی پیدا کنم؟! او را سفیه می‌دانند و مسخره‌اش می‌کنند، نیز اگر کسی نزد قطب و مرشد و به خیال خود استاد تزکیه و اخلاق برود و بگوید آیا اجازه می‌دهید دعای کمیل بخوانم و توبه کنم؟ آیا اذن تلاوت قرآن و خواندن دعای عهد و دعای ندبه را دارم؟ سفیه و احمق است و هر که دستور کسی را شرط جواز دعا خواندن بداند و آن را به شرع مقدس نسبت دهد و به عنوان اسلام و برنامه مکتب وحی معرفی کند، بدعت‌گزار است و مرتکب گناه کبیره شده و جمعی را به ضلالت و گمراهی کشانده است.

از بیانات گذشته معلوم شد که قرآن و دعا هر دو شفاء و بهبود هستند، اکنون می‌پرسیم آیا تلاوت قرآن باید با دستور مرشد و اجازه راهنمای اخلاق باشد؟ آیا هر مسلمانی که بدون مراجعه به استاد تزکیه، قرآن تلاوت کند به مرگ روحی او منجر می‌شود؟! آیا مدعی به این تالی فاسد و حرف نادرست که لازمه ادعای او است ملتزم می‌شود؟! آیا این خود بر خلاف کتاب و سنت و سیره و اجماع نیست؟!

طیب روح

اگر از مطالب گذشته چشم پوشی کنیم و تشبیه دعا به دارو را بپذیریم باز هم حرف مدّعی ثابت نمی شود زیرا بر فرض تنزل و تسلیم و قبول این تشبیه، نتیجه این است که دعا خواندن باید به دستور طیب نفس باشد، چنانکه مصرف دارو باید با نظر پزشک باشد اما در مصداق طیب روح بحث است.

به عبارت دیگر نتیجه آن تشبیه حکم به یک کلی است و آن اینکه دعا خواندن باید به دستور پزشک روح باشد اما مصداق این کلی و فرد آن کیست و طیب روح چه کسی است؟

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند:

«يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ
فَصَلِّحْ الْمَرْضَى فَمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَ تَدْبِرُهُ بِهِ لَا فَمَا
يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ إِلَّا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا
مِنَ الْفَائِزِينَ.»^۱

«ای بندگان خدا، شما همانند بیماران هستید و پروردگار جهان ها مثل طیب. خیر و مصلحت بیماران در چیزهایی است که طیب می داند و دستور می دهد، نه در آنچه بیماران اشتها دارند و دلخواه آنان است. پس تسلیم فرمان الهی باشید تا از رستگاران گردید.»

حضرت علی علیه السلام در باره مقام امام و طبابت نفوس

فرموده‌اند:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَأُذَانٍ صُمِّ وَاللِّسَنَةِ بُكْمٍ، مُتَتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.»^۱

«امام پزشک سیاری است که مرهم‌های شفا بخش و لوازم معالجه را مهیا ساخته تا دل‌های نابینا و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال را درمان کند و مردم را از بیماری غفلت و نادانی نجات دهد و مبتلایان به حیرت و سرگردانی را بهبود بخشد.»

علامه خوئی در شرح این عبارات مطالب مفصّلی دارد که ضمن آن گفته است:

طیب حاذق روح تنها امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان پاک و معصوم آن بزرگوارند زیرا غیر ایشان یعنی سایر علماء و دانشمندان خود دچار بیماری هستند و مرض بر آنها مستولی شده و کسی که خود مبتلا به مرض باشد چگونه دیگری را معالجه نماید؟!^۲

بنابراین کسی که به عنوان استاد اخلاق و مربی مطرح شده اگر از فقه اهل بیت علیهم السلام و برنامه‌های مکتب وحی منحرف گردد و بجای ترویج سنت، مروج بدعت باشد؛ خود ضد اخلاق

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۰۷.

۲. منهاج البراعة، ج ۷، ص ۲۸۶.

است و جز انحراف و فساد نیفزاید و اگر فقط دستورات خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را ابلاغ کند و احادیث و روش ائمه اطهار علیهم السلام را تعلیم دهد، در واقع بیانگر حکم طیب است نه خود طیب، او فقط ابلاغگر بایدها و نبایدهای پزشکی روح است و چنین کسی باید در خطّ شرع حرکت کند، فقه اهل بیت علیهم السلام را بازگو نماید، از خود چیزی نبافد، به فهم خویش متکی نگردد، اعمال سلیقه نکند و آنچه را خوشایند اندیشه نارسا و عقل ناقص اش هست به نام سیر و سلوک و برنامه دین رواج ندهد که اگر چنین کند بدعتگزار است نه مربّی روح و تزکیه نفس.

پس طیب روحانی که در گفتارش خطا نیست و اجرای دستوراتش جان بشر را از امراض نجات می دهد و انسان را به سلامت روح و سعادت ابدی نایل می سازد فقط معصومین علیهم السلام هستند که حجّت های الهی و دارای علم آسمانی می باشند.

از این رو هیچکس نباید غیر معصوم را همسنگ معصوم قرار دهد و افراد عادی را در هر رتبه علمی و مقام اجتماعی که باشند همدوش حجّت خدا بنگرد و چنانکه تسلیم محض خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام است و تمام اعمال و گفتار آنان را برگرفته از وحی می داند، همه رفتار و گفتار غیر معصوم را هم مطابق حق پندارد و مورد تصدیق کلی قرار دهد و در برابرش تعبّد نماید.

زیرا کسانی که از جانب خدا منصوب نشده اند و از نور

عصمت و دانش آسمانی بی‌بهره‌اند، خود در معرض لغزش و خطا هستند و نباید چشم و گوش بسته از آنان اطاعت کرد و سرسپرده آنان شد.

ابو حمزه ثمالی گزارش نمود که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: از جاه‌طلبی و ریاست پرهیز و از اینکه دنباله‌رو و پیرو مردم باشی حذر کن.

ابو حمزه گوید: به حضرت عرض کردم فدایت شوم ریاست را فهمیدم (و معنای اجتناب از ریاست خواهی و پرهیز از جاه‌طلبی را دانستم) امّا پیروی از مردم را متوجه نشدم (و نفهمیدم منظور از پیروی نکردن و دنبال دیگران رفتن چیست؟ چون) من دوسوّم آنچه (از علوم و احادیث شما اهل بیت) دارم از پیروی مردم و دنبال دیگران رفتن به دست آورده‌ام.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ ، إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ
فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ»^۱.

«چنانکه تو پنداشتی نیست، بپرهیز از اینکه کسی را غیر از حجّت الهی منصوب نمایی سپس هر چه گوید تصدیقش کنی.»

در این حدیث امام صادق علیه‌السلام مردم را از پیروی بی‌قید و شرط غیر معصوم برحذر داشته و هشدار داده‌اند که هیچ غیر

۱. اصول کافی، جلد دوم، صفحه ۲۹۸، حدیث پنجم.

معصومی را نباید مورد تصدیق کلی قرار داد و همچون اطاعت از حجت خدا و تسلیم در برابر خاندان وحی از وی فرمانبرداری کرد و گفتارش را صددرصد حق دانست و در برابرش تعبد نمود.

بنابراین عالم و مرئی و استاد و هر شخصیتی که داعیه اصلاح و تربیت دارد تا زمانی که برنامه‌های شریعت و تعالیم مکتب وحی را ارائه دهد و از خود هیچ نبافد و از ذوق و سلیقه خویش چیزی نگوید و در برابر فقه آل محمد علیهم السلام دکان باز نکند و خود را صاحب نفس نداند و برای خویشتن بیعت نگیرد و ادعاهای ناروا ننماید شایسته پیروی است، آنهم به حساب اینکه بیانگر معارف اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و حلال و حرام خدا را آموزش می‌دهد؛ اما اگر خود را مطرح کرد و تحت هر عنوان مثل مرشد و قطب و استاد تزکیه و مربی اخلاق و عارف و درویش و راهنمای سیر و سلوک، از حریم شریعت منحرف شد و برخلاف فقه اهل بیت علیهم السلام و فتوای مراجع شیعه که عارف به حلال و حرام الهی هستند سخن گفت و بدون اهلیت فتوی و احراز مقام اجتهاد، اظهار نظر کرد و باید و نبایدهای نامشروع صادر نمود، قابل پیروی نیست و اطاعت از او نه تنها موجب رشد معنوی و نیل به کمالات روحی نمی‌شود بلکه باعث انحراف از دین می‌گردد و آدمی را تا شرک و بت پرستی سقوط می‌دهد.

خلاصه در پی صاحبان علم رفتن و معارف قرآن و عترت آموختن، شایسته و پسندیده است اما از غیر معصومین، بی چون

و چرا اطاعت کردن و ایشان را در تمام گفتارشان حق دانستن و تصدیق نمودن، مورد نهی و نکوهش است.

چنانکه از کلام مرحوم علامه مجلسی در شرح این حدیث نیز همین استفاده می شود که ابو حمزه گمان کرد از اینکه در پی اهل دانش قدم بردارد و از آنها علوم اهل بیت علیهم السلام را بیاموزد نهی شده است بدین خاطر عرض کرد من بیشتر معلوماتم را از این طریق به دست آورده ام که پشت سر دانشمندان و راویان حدیث حرکت می کردم تا بهره علمی ببرم و روایات دودمان وحی را بشنوم. حضرت پاسخ دادند: مقصود، نهی از چنین عملی نیست بلکه غرض، نهی از قراردادن غیر امام معصوم است بگونه ای که غیر معصوم را در تمام آنچه می گوید تصدیق نمایی و همه گفته هایش را باور کنی.^۱

حضرت صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند که در قرآن آمده است:

﴿اتَّخَذُوا آخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾

﴿غیر از خدا، دانشمندان و راهبان خویش را رب قرار دادند﴾

فرمودند: به خدا سوگند آنها برای علماء و راهبانشان روزه نگرفتند و نماز نگزاردند بلکه احبار و راهبان، حرام خدا را برای

۱. ترجمه و تلخیص از مرآت العقول، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۴.

ایشان حلال نمودند و حلال الهی را بر آنان حرام قرار دادند و آنها نیز اطاعت و پیروی کردند.^۱

پس شرک فقط سجده در برابر سنگ و چوب و کرنش برای ستاره و خورشید نیست بلکه دستور گرفتن از بدعتگزاران و پذیرش راه منحرفان و اطاعت از احکام نامشروع جاه طلبان، خود نوعی شرک است گرچه مطاع، به لباس قطب و مرشد و استاد روح جلوه کند و مطیع، خود را سالک الی الله و در جهت کمالات معنوی بیندارد. نتیجه اینکه اطباء حقیقی روح بشر، خدا و رسول و امامان معصوم علیهم السلام هستند که تمام زوایای روح را می شناسند و از هراشتباه و لغزشی مصون می باشند. حال اگر بپذیریم که دعا بسان دارو است می توان گفت باید طبق دستور خدا و معصومین علیهم السلام باشد. اکنون ببینیم دستور ایشان در این باره چیست؟

دعا در قرآن و حدیث

وقتی به قرآن و گفتار اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنیم می بینیم خدای مهربان و آنان که ترجمان وحی و مربیان روح بشر هستند نه تنها اجازه، بلکه دستور داده اند که دعا کنید و در درگاه الهی زبان به تضرع و مناجات بگشائید، حتی کسانی را که از دعا روگردان باشند سخت مورد نکوهش قرار داده و سزاوار کیفر

۱. اصول کافی، جلد اول، باب التقلید.

دانسته‌اند. در هیچ آیه و حدیثی هم دعا و نیایش، به اجازه قطب و مرشد و معلم اخلاق و امثال آنان مقید و مشروط نگردیده است. قرآن می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ. ^۱﴾

﴿ پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید، شما را اجابت می‌نمایم. قطعاً کسانی که از عبادت من تکبر ورزند به زودی در حال ذلت و خواری وارد دوزخ شوند.﴾

از حضرت باقرالعلوم علیه السلام روایت شده که درباره این آیه فرمودند:

«هُوَ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ.» ^۲

«مقصود از عبادت که هر کس از آن تکبر ورزد و روگردان شود با ذلت و سرافکنندگی در جهنم سقوط کند، دعا است و بهترین عبادت، دعا می‌باشد.»

باز در قرآن فرموده است:

﴿ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً. ^۳﴾

﴿ پروردگارتان را بخوانید در حال تضرع و خشوع و در حال خلوت و پنهانی.﴾

۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۲. اصول کافی، کتاب الدعاء، حدیث اول.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۵.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ وَ
أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ.»

«محبوب ترین کارها برای خدا در زمین، دعا است و بهترین پرستش و بندگی، عفاف و پاکدامنی می باشد.»

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا دَعَاءً.»^۱

«حضرت علی علیه السلام مردی بود که زیاد خدا را می خواند و بسیار دعا می کرد.»

از امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال شد: کدام سخن در درگاه الهی محبوب تر و بهتر است؟

امام علیه السلام فرمودند: «خدا را به فراوانی یاد آوردن و تضرع و زاری در پیشگاهش نمودن و او را خواندن و دعا کردن».^۲
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا شما را به سلاحی راهنمایی نکنم که از دشمنان نجاتتان دهد و روزی هایتان را فراوان سازد؟»

عرض کردند: چرا.

۱- اصول کافی، کتاب الدعاء.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۳ صفحه ۲۹۰.

فرمودند : «شب و روز پروردگارتان را بخوانید زیرا سلاح
شخص با ایمان دعا است.»^۱

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمودند:

«دعا سپر مؤمن است و هرگاه دری را بسیار کوبیدی به
روی تو باز خواهد شد.»^۲

خلاصه آنچه از مدارک مکتب وحی و گفتار پیشوایان
معصوم علیهم السلام که پزشکان حقیقی جان بشر هستند استفاده
می شود و به وسیله فقهاء که ابلاغگر احکام آنان اند بیان شده این
است که دعا به هر زبانی باشد خوب است و باید خدا را خواند و
به او توجه نمود. اساساً دعا یعنی خدا را خواندن و از او
درخواست نمودن، و این مطلقاً ممدوح و پسندیده است. اصلاً
دعا، سند نمی خواهد تا چه رسد به اجازه قطب و مرشد و امثال
آن، بلکه هر که در هر حالی هر چه می خواهد می تواند از درگاه
الهی مسألت نماید و با هر زبانی که می داند از پروردگار
درخواست نماید و او را بخواند، ولی اگر چیزی را به معصوم
نسبت داد باید سند معتبر داشته باشد، چون اسناد به
معصومین علیهم السلام بدون مدرک صحیح و سند معتبر جایز نیست،

۱- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۱.

۲- اصول کافی، کتاب الدعاء.

اما هر دعا و نماز و توسل و زیارتی را که از اهل بیت علیهم السلام در کتب شیعه نقل شده می توان به قصد رجاء یعنی به امید ثواب خواند. بنابراین، حکم به لزوم دستور گرفتن از مرشد و قطب و امثال آنها خلاف شرع و باطل است.

نتیجه این انحراف، ترک دعا و توسل است

طبق ادعای این مدعی، میلیون ها شیعه در سراسر جهان باید استاد اخلاق داشته باشند تا بتوانند دعا بخوانند، آن هم استادی که به قول وی روحش صد در صد از تمامی رذایل پاک شده و یک سر سوزن هوای نفس و اطاعت از غیر خدا در وجودش پیدا نشود و تمام اعمال و گفتارش نیز برای خدا باشد، زبانش زبان خدا، دستش دست خدا، چشمش چشم خدا و گوشش گوش خدا و در حدّ وجودی خویش بی گناه و معصوم باشد و به معرفی اهل بیت و امام زمان علیهم السلام تعیین شده باشد. آیا نتیجه این تفکر ترک دعا و فروپاشی مجالس توسل شیعه نیست؟!

ثمره عملی این حرف آن است که مدعی به مراکز برگزاری دعا در منازل و مساجد برود و فریاد بزند ای مردمی که به محبت خدا و اهل بیت علیهم السلام دعا می خوانید آیا استاد تزکیه آن چنانی دارید و در سیر و سلوک از او دستور دعا خواندن گرفته اید یا نه؟ اگر نه، دعا نخوانید که به مرگ روحی شما منجر می شود!!

نمونه‌ای از فتاوی

پس از آنچه برای اهل فکر بیان شد آخرین مطلبی که برای عموم نتیجه‌بخش و مفید است فتوای مراجع تقلید می‌باشد. کاش این مدّعی قبلاً از مراجع شیعه استفتایی می‌کرد و خودسرانه چنین نظر خلاف شرعی ابراز نمی‌نمود.

فتوای فقیهان شیعه این است که چنین ادعایی باطل و نامشروع بوده و هر که آن را به شرع نسبت دهد و به عنوان مکتب وحی و دستور دین اظهار نماید بدعت‌گزار می‌باشد. اکنون عین استفتاء و فتوای برخی از مراجع را می‌آوریم.

متن استفتاء و فتوی

آیا ادعیه‌ی وارده در مفاتیح و کتابهای دعا را می‌توان به قصد رجاء خواند یا خواندن آنها بدون اجازه‌ی مرشد و استاد تزکیه جایز نیست و بر امراض روحی و تیرگی باطن منجر می‌شود؟ و آیا این سخن درست است که «اگر کسی دعاها و دستوراتی که در کتب ادعیه وجود دارد خودسرانه استفاده کند مثل این است که برای مداوای مرض خود وارد داروخانه شده، بدون توجه به خواص و طرز استفاده‌ی داروها، همه‌ی آنها را بخورد و به خیال خود بگوید بالأخره یکی از این دواها همان داروی مورد نیاز من است و من حتماً دواي خود را هم خورده‌ام، این شخص نه تنها بهبودی پیدا نمی‌کند بلکه به احتمال قوی، مریض‌تر هم خواهد شد، مداوای امراض روحی نیز این چنین هستند و اگر کسی بدون طبیب و راهنما از دعاها و دستورات

راهنمایان دین، خودسرانه استفاده کند، نه تنها روح سلامتی پیدا نخواهد کرد بلکه مریض تر هم خواهد شد و مرض روحی او به مرگ روحی او منتهی می شود».

سؤال دیگر اینکه بدعت چیست و آیا اگر کسی چیزی را که بفتوای همه فقهاء حرام است، جایز اعلام کند و جواز آنرا به شریعت مقدسه منتسب نماید و بعنوان یک مکتب و برنامه تزکیه نفس انتشار دهد، مصداق بدعت می باشد یا خیر؟



در پاسخ این دو پرسش بعضی از مراجع معظم مرقوم فرمودند: «خواندن دعاهای وارده در مفاتیح و کتب ادعیه دیگر به قصد رجاء مانعی ندارد و احتیاج به اجازه استاد و مرشد ندارد و گفته مزبور که نقل گردید حرف بی ربطی است. بدعت آن است که چیزی را که از دین نیست به دین نسبت دهند و چنانچه شخصی مطلبی را که از پیش خود درست کرده به دین نسبت دهد مصداق بدعت است» .

و برخی دیگر از آیات عظام چنین جواب دادند:

«خواندن ادعیه وارده که در کتب شیعه است مثل مفاتیح، به قصد رجاء اشکالی ندارد. بدعت، چیزی را از دین شمردن که از دین نیست، گناه است و محرم».

گرچه سخن طولانی شد اما بیان این مطالب برای بیداری افکار لازم بود تا همگان تعقل کنند و به صرف شنیدن چند شعار

زیبا مثل تزکیه روح و تهذیب نفس و سیر و سلوک، فریب نخورند و از فقه آل محمد علیهم السلام منحرف نشوند.

چرا برخی دعاها به اجابت نمی‌رسند؟

ممکن است سؤال شود که اگر دعا بهبود و نتیجه است و خود، هدف می‌باشد و عین سلامت روح، نه وسیله و دارو، پس چرا گاهی انسان دعا می‌کند ولی مستجاب نمی‌شود؟! توسل می‌جوید اما حاجت نمی‌گیرد؟!!

جواب این است که هیچ دعایی بدون پاسخ نمی‌ماند و هیچ توسل و توجهی بی‌اجابت نمی‌شود. این پندار که برخی از دعاها بی‌ثمرند چون دعاکننده به خواسته‌اش نمی‌رسد نادرست است. زیرا اولاً دعا و نیایش ارتباط معنوی با خداوند است و این پیوند روحی با جهان ملکوت و انس با خدا خود بهترین ثمره و عالی‌ترین اجابت است که اجر اخروی و پاداش نیکو در سرای ابدی دارد.

ثانیاً اگر انسان چیزی از خدا طلب کرد و برای رسیدن به آن دعا نمود ممکن است خداوند همان حاجت را به مصلحت بنده‌اش بداند و به او عطا کند و ممکن است آن را به صلاح وی نبیند. اینجا است که آن خواسته زیان‌بار را برآورده نمی‌سازد اما دعا را هم بی‌نتیجه نمی‌گذارد بلکه کفاره گناهان یا باعث ترفیع درجات اخروی او قرار می‌دهد.

بنابر این چنین پنداری که دعا خواندم و حاجت نگرفتم

پس دلسرد و مأیوس دست از نیایش و توسل بردارم فکر نادرستی است که ناشی از جهل است؛ زیرا دعا، وظیفهٔ بندگان است و قبول، کار خدا. نیایش و توسل، تکلیف ما است و توجه و لطف از ناحیهٔ پروردگار. اگر ما درست انجام وظیفه نماییم او به نیکی و رحمت به ما نظر خواهد کرد.

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند:

«الِدُّعَاءُ كَهْفُ الْإِجَابَةِ كَمَا أَنَّ السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ.»^۱

«نیایش کانون اجابت است چنانکه ابر، مخزن و منبع باران می‌باشد.»

مرحوم علامهٔ مجلسی در جواب این پرسش که چرا خداوند وعدهٔ اجابت داده اما گاهی دعاها را مستجاب نمی‌شوند با آنکه خدا خلف وعده و پیمان شکنی نمی‌کند؟ شش مطلب بیان نموده که هر یک را به طور فشرده ترجمه می‌کنیم.

۱. وعدهٔ خداوند در مورد اجابت دعا، مشروط به خواست و مشیّت او است و منظور این است که اگر خواستم اجابت می‌کنم و بر این مطلب سخن الهی دلالت می‌کند که در قرآن فرموده است:

﴿فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ﴾^۲

﴿پس بر می‌دارد و بر طرف می‌سازد آنچه را به درگاه او دعا کنید، اگر بخواهد.﴾

۱ - اصول کافی - کتاب الدعاء.

۲ - سورهٔ انعام، آیهٔ ۴۱.

۲. گفته شده مراد از اجابت دعا لازمه آن است که عبارت می باشد از شنیدن دعا، زیرا شنیدن دعا از لوازم اجابت است، پس خداوند نیایش مؤمن را در همان حال دعا خواندنش می شنود اما اعطای خواسته مؤمن را به تأخیر می اندازد تا باز هم خدا را بخواند و او صدای نیایش بنده اش را بشنود، چون خدا آهنگ دعای مؤمن را دوست دارد.

۳. اجابت مشروط به مصلحت و خیر شخص است، زیرا خدای حکیم آنچه را به صلاح بندگان و مایه سعادتشان باشد به خاطر تمایلات آنها و به دلخواهشان ترک نمی کند. چنانکه از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده:

«يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ.»

«ای خدایی که وسیله ها، حکمتش را دگرگون نمی سازند.»

۴. برای هر عبادتی شرایط حصولی هست و موانع قبولی، از این رو تا شرایط حصول آن تحقق نیابند و موانع قبولش برطرف نگردند آثار دنیوی و اخروی عبادت پدید نیایند. دعا نیز در صورتی به اجابت می رسد که شرایطش حاصل گردند پس اگر دعا کننده شرایط استجابت را که در روایات فراوان بیان شده مختل سازد خواسته اش پذیرفته نشود. چنانکه خداوند در قرآن فرموده است:

﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾^۱

﴿به عهد من وفا کنید به عهد شما وفا کنم﴾

۵. لازمه اجابت این نیست که فوراً و با شتاب تحقق پذیرد از این رو ممکن است دعا مستجاب شود اما ظهور آثارش تا مدت زیادی روی برخی از مصالح به تأخیر افتد، چنانکه روایت شده بین این سخن خداوند که دعای حضرت موسی و هارون را پذیرفت و فرمود: ﴿قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا﴾^۱، یعنی قطعاً دعایتان به اجابت رسید و بین غرق شدن و نابودی فرعون که خواسته آنها بود چهل سال فاصله شد.

۶. گاهی خداوند در مقابل درخواست دعاکننده که خواسته‌اش به مصلحت وی نیست چندین برابر پاداش دنیوی و اخروی مرحمت می‌فرماید تا آنجا که وقتی در سرای دیگر، نعمت‌های بهشتی را که خدا در برابر دعاهايش به او عطا نموده می‌نگرد آرزو می‌کند کاش هیچ یک از خواسته‌های دنیوی و حوایج مادی‌اش مستجاب نمی‌شد و در عوض از این مواهب بهشتی نصیبش می‌گردید، بنابراین دعای او به طور کامل‌تر پذیرفته شده و بهتر به اجابت رسیده است.^۲

۱ - سوره یونس، آیه ۸۹.

۲ - تلخیص و ترجمه از مرآة العقول، جلد ۱۲، صفحه ۱۹ تا ۲۱.